١٨٢

الا نیت و سایر احکام

این کتاب اصول

از میرزا ابوالقاسم

اال یقینیة و سایر الحکام

کتاب اصول دین مرحوم بسم الله الرحمن الرحیم میرزا ابو القاسم [illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الجیلانی که این
[illegible] اصول دین با دلیلهای اجمالیه [illegible] فق فهم و طاقت
عوام نوشته میشود تا فایده آن شامل اکثر مردم باشد شاید جناب اقدس
الهی باین وسیله از گناهان این روسیاه بی بضاعت درگذرد و رحمت
خود را شامل حال این گناه کار و والدین او نماید و این مشتمل
[بر] [illegible] مقدمه بدانکه اصول دین [illegible] چیز است توحید و نبوت
[illegible] اصول مذهب [illegible] هر کس منکر یکی [illegible]

اول بشود کافر است و نجس است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام
کفر بر او جاریست و اما اگر اقرار بآن سه چیز داشته باشد و منکر عدل یا امامت
باشد کافر نیست لیکن شیعه هم نیست بلاشک از اهل جهنم است و اینها را
اصول دین میگویند بجهة آنکه اصل عبارتست از بیخ و ریشه و هر چیزی
که بر او اساس میگذارند مثل پی دیوار و ریشه درخت و امثال اینها
و سایر عبادات و مسائل حلال و حرام فروع دین اند یعنی مثل دیوار
و شاخ و برگ درخت پس اصل هر چیز اگر پا برجا باشد فرع بر او
برقرار میگردد و اگر اصل نباشد فرع را ثبات و بقائی نیست پس هر کس اصول
دین او صحیح باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروع او خراب
باشد و اعمال او ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن بسیار در جهنم
باشد و هر که اصول دین او خراب باشد فروع دین و اعمال و طاعات
و عبادات به او نفعی ندارد هر چند تمام شب و روز عبادت کند

در توحید است و در آن سه فصل است **فصل اول** در اثبات صانع
عالم و اینکه عالم را خدائی هست و دلیل بر اینمطلب بسیار است
وانچه بفهم عوام نزدیک باشد دو چیز است **اول** اینکه هر عاقلی
که بچشم بصیرت نظر کند در عالم و انچه در اوست از آسمانها و زمین
و ستارها و آفتاب و ماه و حرکت شبانه روزی انها و حرکات
مختلفه آفتاب و ماه و انواع انچه در زمانست از حیوانات و گیاهها
و در انها و روئیدن و رسیدن انها و اختلاف چهار فصل و در خلقت
انسانی از اعضا و جوارح و قوای ظاهره و باطنه و قوتهائی که باعث
تربیت بدن میشود و غذا را بهمه اعضا میرسانند و بسبب ان نمو
حاصل میشود و گوشت و پوست و سایر اجزاء بدن و اخلاط از ان
حاصل میشود یقین میکند که این خود بخود [illegible] و البته [illegible]
که چنین صانعی باید که کامل از هر حیثیت باشد و نقص در او نباشد

دویم

دویم اینکه هرگاه طفلی از اندرون خانه بیرون آید و بگوید که در خانه
فلان چیز را میخواهند یا فلان واقعه بود داده است ظن بصدق او
حاصل میشود و بسیار اوقات است که یقین بان حاصل میشود و اگر دو طفل
باشند دیگر اثر صدق بیشتر ظاهر میشود و همچنین هرچه بیشتر شود
و چه جائی انکه مردی خبر دهد چه جائی انکه مردان بسیار خبر بدهند
پس هرگاه جمعیت کثیری خبر بدهند بسیار اوقات مفید یقین است
خصوصا هرگاه مردان خوب راست گو باشند و حاکم باین عقل است
همچنین است در اموری که مدرک آنها عقل باشد و هرگاه
جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشد و همه خوب و راست
گو و صاحب علم و فهم و زیرکی و زهد و بی نیازی از دنیا باشند متفق القول و
یکی [illegible] نظر بعقل یقین بصدق آنها حاصل میشود چه جای انکه
خبر دادن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلی الله علیهم اجمعین که

که جمعی از ایشان مثل نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله باشد یقین حاصل نمیشود و اینمعلوم است که از
زمان حضرت ادم تا بحال جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و علما
و صلحا در هر عصر و زمان همه گفته اند که عالم را خدائی هست یگانه
متصف بهمه کمالات و مبرا از عجز و نقص و عیب و با وجود این
عقل حکم میکند بانیکه اینهمه اشتباه نکرده اند و دروغ نگفته اند
بلکه یقین میکند که عین حق و صدق و صواب است بلکه وجود صانع
نظری نیست باینمعنی که حق تعالی خلقت انسانرا چنان کرده بالضروره
یقین بوجود خدای خود داشته باشد بلکه حیوانات نیز اینمعنی را
فهمیده اند چنانکه از اثار و اخبار و ایات و علامات بسیار ظاهر
میشود **فصل دویم** در صفات کمال الهی است انچه مشهور است
اینست که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم

و صادق و ازلی ابدی است اما قادر یعنی خدا توانا است و هر کار را
خواهد بکند میکند و هر چه را خواهد ترک کند میکند و در افعال خود
مجبور نیست مثل آتش نیست که نتواند که نسوزاند و مجبور باشد بر
سوزاندن و از هر چه خواهد بکند عجزی ندارد و اگر حکمتش اقتضا
کند چندین عالم دیگر میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را میتواند
بکند اما از راه قبح آن نمیکند و دلیل براینمعنی انست که اگر قادر نباشد
لازم می اید که عاجز باشد و محتاج باشد بغیر و صانع عالم کسی که
صاحب این اساس باشد که مذکور شد چگونه عاجز میتواند بود و کی
رفع حاجت او را خواهد کرد وقتی که محتاج باشد بدیگری و اما عالم
یعنی خدا دانا است و بر او هیچ چیز پوشیده نیست انچه شده است
و انچه میشود و انچه موجود است و اشکار و نهان و جزئی و کلی و جمیع
ذرات همه در نزد او هویدا و ظاهر است و علم او نسبت بهمه یکسان است

ودلیل برین اینست که هرگاه ثابت شد که حق تعالی صانع عالمست
وعالمرا ایجاد کرده است چگونه میشود که علم بان نداشته باشد
البته هر کس خلقت چیزی کرده باختیار واراده به حقیقت آن
مطلع خواهد بود ودیگر انیکه علم همه علما که مخلوق اویند باو راجع
میشود وکمالات همه از فیض بی منتهای اوست وقدرت اوست
وچگونه میتواند شد کسی که علم وقدرت بهمه علما واصحاب قدرت
داده باشد وخود عالم وقادر نباشد ودیگر انیکه هرگاه دانستی
که همه این عجایب خلق خدا که در افاق ودر انفس ایشانست از
متعلق ببدن اوست از اجزا واعضا وچشم وگوش وزبان وغیر
ان وترکیب هر یک از اعضا از اجزای بسیار که حکما در حقیقت
آن عاجز وحیرانند همه از خلقت اوست واو صانع همه است
چگونه میتواند شد که چنین کسی نادان باشد وبدانکه نباید در حقیقت

علم الهی تفکر کرد همین قدر باید دانست که علم خدا از بابت علم ما
نیست که صورتی از اشیاء در ذهن ما حاصل میشود واین را علم
میگوئیم ونه هم میتوان گفت که علم خدا این است که عین اشیا
همه در نزد او حاضر اند اگر نه لازم میاید که [illegible] بعد از چندین
هزار سال خلق در ازل میشود باوجود حق تعالی قرین باشد واین
واین خلاف بدیهی عقل ودین است بلکه همین قدر باید از عان
واعتقاد کنیم که حق تعالی جاهل ونادان نیست وبر او هیچ چیز
پوشیده نیست اما انیکه دانش او چگونه است پس نمیتوان
یافت ونه هم ما را تکلیف بان کرده اند بلکه نهی از ان وارد
شده است وحاصل انیکه علم الهی وسایر صفات کمال او عین
ذات آنجنابست یعنی انیکه ذات مقدس او قایم مقام این صفاتست
ودر ذات الهی تفکر کردن بغیر غرق شدن در دریای ضلالت

ثمره ندارد ولا سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنید نیها را میشود
اما بدون گوش و دیدنیها را می بیند اما بدون چشم از برای انکه
هرگاه بالتی و جارحه باشد مثل ما لازم میاید که محتاج باشد و بدون
آن از ادراک عاجز باشد و خداوند عالم باید کامل بالذات
باشد و احتیاج بغیر نداشته باشد و حقیقت اینده وصفت هم
بعلم بر میگردد ولا حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی است که آثار
علم و قدرت از او ظاهر شود یعنی کارهائی که بسبب دانائی
و توانائی صادر میشود از او صادر میشود و از اینجا معلوم شد که
قادر است عالم و حی هم هست پس دو صفت هم بعلم و قدرت
بر میگردد ولا مرید و کاره یعنی باختیار خود کاری او باختیار خود
ترک میکند و هر کاری را که علم دارد باینکه حکمت در انست باعث
حصول انکار میشود پس میگردد این دو صفت باینکه حق تعالی

قادر و مختار و عالم بمصالح همه امورات است و این دو صفت
هم بعلم و قدرت بر میگردد و اراده خداوند مثل اراده ما نیست
که نفع و فایده فعلی را تصور میکنیم و این باعث و محرک ما میشود
تا بحدیکه عزم بان فعل میکنیم و انرا بعمل میاوریم بلکه همینکه حق تعالی
در ازل علم دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت و حکمت است
همین اراده خداست و بهمین ایجاد میشود و از احادیث ظاهر
میشود که اراده همان ایجاد فعل خداست صفت فعل است
نه صفت ذات خدا ولا متکلم پس اگر مراد از آن خلق کردن
کلامست مثل قران و تورته و انجیل پس آن صفت فعل است
و از صفت ذات و صفات کمال نیست و اگر مراد علم باین کلامها
یا قدرت بر خلق این کلامها است پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت
یعنی ذاتست کو پس آن از صفت فعل خدا یا از صفات ثبوتیه است
ولا صادق

یعنی دروغ نمیگوید و دلیل بران اینست که دروغ قبیح است
به بدیهه عقل و دروغ مصلحت آمیز هم از او سر نمیزند بجهة آنکه
آنهم نیز خالی از قبح نیست و او عاجز نیست از آنکه رفع فسادی
که متصور است از غیر راه دروغ بکند پس باید هیچ دروغ
از او سر نزند و ازلی و ابدی یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود
دلیل بر آن اینست که اگر حادث باشد و تازه هم رسیده باشد
یا فنا بر او روا باشد پس آن واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر
خواهد بود پس خدای او دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است
فصل سیم در صفات تنزیه خداست یعنی چیزهائی که باید آنها را
از او نفی کرد و باید اعتقاد کرد که آنها از برای خدا نیست
اول شریکست یعنی خدا یکیست و دو تا نیست دیگر نه کسی هست
که خلق را ایجاد کند و نه کسی هست که سزاوار پرستش باشد

ودلیل

و دلیل بر اینهم بسیار است و آنچه مناسب تر بفهم عوام باشد
اینست که هر کس ملاحظه انتظام عالم را میکند و اینکه همیشه اوقات
بیک نسق میگردد و حرکات افلاک و کواکب و فصول اربعه و طریقه
روئیدن گیاهها و زائیدن حیوانات و غیر اینها همه بیک قرار و اختلافی
در آن نیست یقین میکند که این همه کار یکنفر باشد بجهة اینکه هرگاه
در مملکتی دو پادشاه باشد همیشه آن مملکت در خرابی و فساد است
و همچنین هرگاه در شهری دو حاکم باشد بلکه هرگاه در محله دو کدخدا
باشد و در خانه دو کدبانو باشد همیشه در آنجا فساد است و باین
اشاره کرده است حق تعالی در قرآن مجید و فرموده که لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا و دیگر آنکه هرگاه خدای دیگر میبود بایست
از جانب او نیز پیغمبری و کتابی و دینی بیاید و مردم را هدایت
کنند بجهة آنکه باید خدای عالم فیض رسان باشد بلکه یکی هیچ

خداوند عالم نظری است که هر کس در وقت اضطرار که کس را
در انوقت مجال وسوسه و تفکر نیست بی اختیار اعانت میجوید
از خدای یگانه و هیچ مرتبه او را خدای دیگر در نظر نمیاید و بعضی
از مجوس که قایل شده اند بدو خدا یکیرا یزدان میگویند و دیگریرا
اهرمن و بعبارت دیگر نور و ظلمت میگویند قول ایشان باطل
و شبهه ایشان فاسد است و راه خیال آنها اینست که در دنیا
شرور و آفات هست مثل مار و عقرب و زهر و درنده و ظالم
و متقلب و خیرات و لذات هم هست مثل آب و میوه و اسب
و کباب و گوسفند و مردان راست گوی راست رفتار درست
کردار پس نمیتواند شد که فاعل و خالق این هر دو یکنفر باشد
پس میگویند فاعل خیر یزدان است و فاعل شر اهرمن یعنی
شیطان و بعضی از آنها نیز خدا را یکی میدانند لیکن میگویند

خدا شیطان را خلق کرد و او شرور و آفات را خلق کرد و جواب
شبهه آنها بسیار است و همین بس است که بدانی که آنچه در دنیا
هست هیچیک شر محض نیست و آنچه در نظر حاصل شر مینماید بعد از آنکه
در او تفکر میکنی اینقدرها فایده در او هست که ضرر و آزار
در جنب او نیست و نابود است ببین که اگر کسی طفل او خناق
کرده باشد حجامت کردن او باعث حیوة اوست اما در نظر
حجامت از برای او شر و ضرر و درد و آزار است و اگر نباشد
فایده این شرور و آفات مگر آزار کشیدن و تشویش بردن
و دایم در هول بودن که باعث ثواب عظیم و اجر جسیم آخرت
که زوال ندارد پس خواهد بود و چه جای آنکه هر یک را فایدهای
بسیار هست که اینجا مجال ذکر آنها نیست و از عمده فواید آنها
[illegible]ون لذات دنیاست و تلخ کردن آنها بکام اهل

ان تا باعث بینائی بر بیشانی آن باشد و باعث یقین برای
آخرت باشد و اما بطلان بت پرستیدن و ستارها و آب و آتش
و اضحتر از انست که کسی بیان کند بجهة آنکه بعضی از آنها
خود انسان بیازند و بعضی دیگر مخلوقات چندند که استحقاق
پرستش برای آنها بهیچ وجه ثابت نشده دویم حق تعالی
مرکب از اجزا نیست نه اجزاء حسی مثل سر و دست و پا و گوشت
و استخوان و نه از اجزاء عقلی مثل انسان که مرکب است
از حیوان و ناطق و اورا مکانی نمیباشد و جسم یعنی چیزی
که قابل طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی مانند رنگ و بو
و طعم که بجسم بر پاست نیست و مکانی و جهتی و سمتی ندارد بجهة
آنکه مرکب محتاج است بمکان و عرض محتاج بمحلی که باو
بر پا باشد و خداوند عالم نمیتواند شد که محتاج باشد و اگر

اینها را

اینها را غیر او از برای او قرار داده باشد پس خدا او خواهد بود
نه این و شبیه و نظیر و وزیر و معین ندارد و بجهة آنکه هرگاه شبیه
و نظیر داشته باشد پس شریک او خواهد بود و بطلان او معلوم شد
و اگر معین و وزیری داشته باشد محتاج خواهد بود و از آنچه گفتیم
معلوم شد که خداوند عالم بدیده سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در
آخرت بجهة آنکه کسی بچشم سر نمیتواند چیزی را ببیند مگر در برابر او
باشد و در سمت مواجه او باشد و اینجا لازم می آید که خدا را مکانی
باشد و از آن نقص و احتیاج لازم میآید و قرآن مجید باین ناطق
که فرموده است لا تدرکه الابصار و بعضی آیات که ظاهر آنها بر خلاف
این دلالت دارد تاویل دارد و مراد دیدن بدل است یعنی یقین
کردن بخداوند عالم سیم آنکه حق تعالی محل حوادث نمیباشد یعنی قدرت
و الم و خواب و تشنگی و سهو و نسیان و جوانی و پیری و امانند اینها

واشال اینها از برای او نیست بجهة انکه همه اینها نقص و عیب
و باعث عجز واحتیاج است **چهارم** در چیزی حلول نمیکند
و داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی یکی
نمیشود وچنانکه جماعتی از صوفیه میکویند که خدا در عارف
حلول میکند یا با او یکی میشود یا بصورت او ظاهر میشود چنانکه
مذهب نصاری است در باب عیسی و مذهب غالیهاست
و از برای او زن و فرزندی نمیباشد بجهة انکه بعضی از اینها
محالست مثل یکی شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاجست
مثل سایر اینها و حق تعالی وقتی بوده که با او هیچ چیز نبوده
پس در قدیم بودن هم شریک ندارد چنانکه اجماع اهل
همه دینهاست **باب دویم** در عدالت بدانکه عدل از
صفات فعل الهی است یعنی حق تعالی راست رفتار و درست

کردار است وظلم نمیکند وبدون استحقاق مواخذه و عقاب
نمیکند و توضیح این مطلب در ضمن چند مبحث است **مبحث اول**
انکه فرق میان صفات فعل وصفات ذات خدا اینست که صفات
ذات انهاکه اثبات یا نفی آنها دائمی است وچنان نیست که
کاهی باشد وکاهی نباشد اما صفاتهای ثبوتی مثل علم وقدرت
پس بجهة انکه نفی آنها هرکز از خدا نمیتوان کرد و نمیتوان
کفت که خدا در یکوقت علم بفلان چیز دارد و در وقت دیگر علم ندارد
بلکه علم او همیشه است وهمچنین قدرت واما صفاتهای تنزیهی پس
انها همیشه از ذات دور است ونمیشود که یکوقتی ثابت باشد مثل
شریک از برای خدا یا احتیاج یا حلول حوادث و امثال آنها
اما صفات فعل کاهی ثابت میشوند وکاهی نفی میشوند مثل
خالقیت ورازقیت و زنده کردن ومیراندن وامثال اینها

بجهته انکه میتوان کفت خدا فلان کس را امروز ایجاد کرد
وده سال قبل ازاین ایجاد نکرد وفلان کس را امروز
روزي داد وقبل از خلقت او روزي نداد وهمچنین
سایر صفات واین بجهته این است که صفات فعل کمال
ذات الهی نیست بلکه کمال ذات او قدرت داشتن بران
افعال وعلم بآنها است وامّا کردن ونه کردن پس هیچیک
آنها بالذات کمال نیستند بلکه کاهست که کردن فعل دریکوقت
نقص است ودروقت دیکر کمال بلی وقتي که ماده مستعد شد
وازبراي فیض مانعي نباشد ودران وقت ندادن ان فیض نقص است
نه باعتبار اینکه این فعل خاص ازاو سرنزده است بلکه بجهة
انکه ان منافات بافیاضیة وخیر محض بودن او دارد وبدون
قابلیت واستعداد منع فیض منافاتي بافیاضیة او وندلان

مبحث دوم

مبحث دویم اینکه بدیهة عقل حکم میکند که بعضي افعال از
آن بابت است که فاعل آن بجهة کردن آن فعل مستحق مذمت
وملامت است مثل ظلم وعدوان ودروغ وانفعل قبیح است
وبعضي ازان بابت است که فاعل آن ازجهة کردن او مستحق
مدح وستایش است مثل عدل واحسان وراست کوئي واین
فعل حسن است وهر چند پیغمبري نباشد وشرعي نباشد که عقل
حکم میکند که صاحب آن عمل مستحق سرزنش است وصاحب
انعمل مستحق ستایش است وازجملهٔ افعالیکه عقل حکم میکند بقبح
آن تکلیف کردن کسي است بچیزي که طاقت انرا نداشته باشد
مبحث سیم اینکه قبیح ازخداوند عالم سرنمیزند بجهة انکه از کردن
قبیح لازم مي آید جهل خدا یا عجز خدا یا احتیاج او یا فعل عبث
بودن او وبجهت انکه اکر نمیداند که قبیحست پس جاهلست واکر

میداند ونمیتواند که نکند پس عاجز است یا میتواند نکند اما محتاجست
بکردن آن پس محتاج است یا بدون احتیاج از باب لغو میکند
پس سفیه است واین هم مستلزم نقص وعیب است وحق عالم از
همه اینها بری است هرگاه اینرا دانستی پس بدانکه علمای اهل
سنت قایل شدند که افعال بندگان مخلوق خداست وخدا
بردست آنها خیر وشر را جاری میکند این مستلزم قبح وظلم
وجور است بر خداوند عالم واین باطل است ووجه قبیح بودن
آن اینست که حق تعالی بندگان را امر ونهی کرده وایشان را
وعده ثواب ووعید بعقاب داده پس هرگاه بنده قادر
برفعل نیست وافعال بنده را خدا بدست او جاری میکند پس
کسی را که بمعصیت وامیدارد وقادر نیست که طاعت کند پس
چگونه اورا تکلیف میکند بطاعت وچگونه اورا بر کردن

معصیت

معصیت عقاب میکند واو تقصیری ندارد واگر بنده از بندگان
یکی از خدمه خود را بروز بکاری بدارد که اورا ممکن نباشد مخالفت کند
وبعد از آن از او مواخذه کند که چرا این کار را کردی همه کس
اورا ملامت وسرزنش میکند پس چگونه چنین امری را نسبت
بخالق عالم میتوان روا داشت وامر ونهی چنین کسی که فعل در تحت
قدرت او نیست عبث ولغو هم هست بجهة آنکه فایده در ضمن آن نیست
وایضا مکرر حق تعالی در قران مجید مدح مومنان ونیکوکاران بر فعل
نیک ایشان ومذمت عاصیان وبدکاران بر کردار بد ایشان کرده
وهرگاه طاعت ومعصیت فعل ایشان باختیار ایشان نباشد
مدح وذم وجهی ندارد ودیگر آنکه حق تعالی در قران مجید مکرر نسبت
افعال را به بندگان داده واز خود دور کرده چنانکه فرموده
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ واما بعضی ایات متشابهه

که ظاهر انها دلالت میکند بر جبر مثل یضل الله من یشاء و یهدی
من یشاء پس چون ظاهر آنها منافی عقل قاطع و سایر آیات
و اخبار محکمه است باید آنها را تاویل کرد مانند ایاتی که دلالت
میکند در ظاهر بجسم بودن خدا و بانکه حق تعالی دیده میشود
و تاویل آنها چنانکه مشهور علمای امامیه کرده اند اینست که مراد
از هدایت توفیق و از اضلال خذلانست و توضیح اینمطلب اینست
که حق تعالی بنده را مختار کرده و باو عقل داده و شهوت هم داده
و باو راه نجات و هلاک نموده و رفتاری که باعث نجات است
چون مخالف طبع انسانی و مشتمل بر محنت و مشقت است نفس
از او گریزان است و رفتاری که باعث هلاکت است چون در
ظاهر موافق طبع و خالی از محنت است بجهة انکه مقتضای خواهش
و لذت است نفس با و مایل است پس خوردن و خوابیدن و جماع

کردن و سر اسر گردیدن و بزرگی کردن راه هلاکتست و نماز کردن
و روزه گرفتن و اجتناب از لذات کردن خصوصًا محرمات راه
نجات است و هر مکلف باوجود کمال رغبت بمقتضای لذات
و شهوات از انها دست بردارد و تهیکی و محنت و مشقت
بسازد و بطاعت و عبادت پردازد جناب ایزد اقدس الهی
لطف خود را دستگیر او میکند و غایت توفیق را معین او
میکند و اورا در عمل کمک میکند و هرگاه عقل را پشت سر بیندازد
و بمقتضای شهوات در راه لذات دنیا بسر برد و از طاعت رو
گرداند مستحق انست که خدا او را بخود واگذارد و باوجود این حق تعالی
باز لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام برای او تعین میکند و
و واعظ و زاجر او را منع میکند و باوجود عقل و همه این الطاف
و مواعظ چشم از این لذات فانیه نپوشد و از بندگی خداوند

خود رو میکرداند پس خدا او را بخود وا میگذارد و کمک او نمیکند
و اینست معنی خذلان پس مراد از هدایت آن توفیق است و از
اضلال خذلان و از هیچیک اینها ظلم و تعدی لازم نمیاید و قبیحی
وارد نمیشود پس از اینجا معلوم شد که گاهی میشود که خدا را در
افعال عباد مدخلیتی میباشد اما بسر حد جبر نمیرسد و معنی را گفته‌اند
در تفسیر حدیث مشهور که فرموده اند لا جبر و لا تفویض بل امر
بین الامرین یعنی نه اینست که جبر محض باشد که بنده را هیچ اختیاری
نباشد و فعل بنده همه از خدا باشد و نه هم تفویض محض است
یعنی اینکه خدا بنده را خلق کرده باشد و کار بدست او واداده
باشد که خود دیگر اختیار نداشته باشد بلکه امریست میان این دو
امر که حق تعالی را هم فی الجمله مدخلیتی در افعال عباد هست مبحث
مبحث چهارم اینکه حق تعالی حکیم است و افعال او بی غرض و مصلحتی نیست

و الامراد

و الا مراد او از غرض و مصلحت نه اینست که نفعی بخود او عاید شود
بلکه از برای اینکه نفع و فیض بمخلوقات برساند و اگر افعال خدا
بحکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود و آن بر خداوند روا نیست
و کلام الهی نیز بآن ناطق است چنانکه فرموده و ما خلقنا السموات
و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا باب سیم در نبوت
یعنی باید اعتقاد کنیم که واجب است بر حق تعالی که پیغمبری بر بندگان
بفرستد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب است صلی الله
علیه و آله و در این چند مطلب است مطلب اول اینکه بر خدا واجب است
که پیغمبری بفرستد و دلیل بر این اینست که بنی نوع انسان بسبب
احتیاج باکل و شرب و جماع و غیره محتاجند بمعاشرت با یکدیگر
و در معاشرت بالضروره تعدی و کشمکش حاصل میشود
و در طی محاسبات اموال و احقاق حق و رفع دعاوی مشکلات

رو میدهد و در صورت تعدی کا هست قتل و جرح و اتلاف جوارح
و اتلاف اموال و هتک اعراض و غیر آن رو میدهد و در علاج
و چاره اینها طریقهٔ ضرور است که موافق حق باشد و عقل در
بسیاری آنها عاجز است پس ناچار است که کسی از جانب
خدا باشد که عالم بهمه اینها باشد و عالم را انتظام داشته باشد
و فساد و فتنه را دفع کند و علم او بطریق ارشاد و الهام الهی باشد
و دیگر انیکه چون افعال الهی بی غرض و بیفایده نیست و از برای
خلق عالم و ادم باید مقصودی که لایق آن حکیم باشد در نظر
باشد و پر ظاهر است که خلق بندگان را از برای اعانت کردن
و امداد کردن خودش و منتفع شدن از آنها نیافریده بجهت آنکه
نه او عاجز است و نه محتاج پس باید از برای نفعی باشد که
بندگان برساند و فیضی که باشان عاید شود و این در دنیا نمیشود
بجهت

بجهت انکه در دنیا بغیر محنت و الم و درد و غم و ناکامی چیزی نیست
و همه انچه در او لذات در نظر می آید هیچ لذت نیستند بلکه دوای
دردهای چندند مثل نان خوردن که دوای درد گرسنگی است
و آب خوردن که دوای درد تشنگی است و جماع کردن که دوای
درد جمع شدن منی است در محل خود چنانکه بول و غایط هرگاه
جمع شد ازار میدهد تا آنها را بیرون بریزد و این دردها را
خدا داده و بسیار اوقات این دواها را هم ندارند و بعضی که
اینها هم لذت باشد در پهلوی هر یک هزار زهر و الم و غم
موجود است که آنرا برادمی ناگوار میکند تا اینکه بزودی فانی
میشود و اگر کسی صد سال عمر کند و بلذت بگذراند و در وقت
رفتن بغیر شبیه خواب دیدن برای او چیزی نیست پس نمیتواند
شد که مقصود جناب اقدس الهی از بندگان این فیض فانی

باشد پس باید خلقت ایشان را از برای فیض دایمی که لایق او
باشد وچون این دنیا بالضروره فانیست پس باید سرای دیگر
باشد که فیض او ابدی باشد وراحت والم نداشته باشد که آن
بهشت جاوید ورضوان رب مجید است وچون لطف بنعمتهای
او مقتضی آنست که فیض او اکمل واشمل باشد وپر معلوم است
که عطای در عوض استحقاق ومزد در برابر عمل چسپیده تر ووقع
او در قلوب بیشتر است چنانکه قرار داد که این فیض در برابر
عمل واستحقاق باشد پس بندکان مکلف کرد به بندکی وعبادات
که چند روزی که در دار دنیا هستند بعبادت او بپردازند وبعد از
آنکه ایشانرا به بهشت عنبر سرشت داخل کرد وبا حور العین هم
آغوش وبا اخیار ونیکان همدوش وبا نواع فواکه ونعمتها
ولذتها قرین وبا انبیاء واولیا همنشین کرد بنوید جزاء بما کانوا

بعلمون

یعلمون خوشحال باشد یعنی مشعوف باشند بانیکه این جزای اعمال
وعوض طاعات ایشانست وچون طریقه تکلیف وبندکی کامل
موقوف بالهام واعلام جناب الهی است وکافه بندکان را آن
استعداد وقابلیت نیست که پیرامون ساحت کبریائی او و[illegible]
واز درکاه کروبین پناه او مطالب استعلا نمایند پس ناچار است
که از جنس انسان وبنی نوع بشر شخصی را بر کزیند که مناسبتی
باداشته باشد ومناسبتی هم با جناب مقدس که از جانب مناسبت
قدسیه وارتباط ملکوتیه از جناب اقدس الهی اخذ نموده وبوا
ملایمت ومناسبت بشریه به بندکان القا کند وپیغمبر همین است
مطلب دویم آنکه در پیغمبر چند شرط است اول عصمت یعنی باید
از او معصیت سر نزند وخطا نکند نه در ظاهر ونه در باطن وسهو
ونسیان وفراموشی خصوصا در احکام دین وآنچه متعلق بتبلیغ

رسالت است نداشته باشد بدلیل انکه پیغمبر حافظ شرع خدا
و ائین وحی او و واسطه میانه او و خلق اوست و بدون عصمة
محل اعتماد نمیتواند شد زیرا که بر فرض عدالت و عدم معصیت
فی الجمله راه سهو و خطا از او منقطع نیست پس باید که از همه
جهة محل اعتماد باشد **دویم** انیکه افضل و اعلم از همه امت
باشد بجهة انکه قبیح است بر خدا که کسی که افضل و داناتر باشد
او را رعیت کند و باو بگوید که اطاعت مفضول و نادان را بکند
و همچنین قبیحست که یکی از دو نفر که مساوی باشند در فضل و کمال
بگوید واجبست که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید که غیر
پیغمبر هیچکدام در مرتبه او نباشند تا نیکو باشد از خدا امر بمتابعت
او و همچنین در جمیع صفات حسنه باید سرامد باشد و از جمیع صفات
ذمیمه مبرا باشد بلکه در نسب و بدن او عیبی نباشد مثل خوره و پیسی و امثال

انها

انها و بدانکه پیغمبر بر عصمت مجبور نیست باینمعنی که خدا او را معصوم کرده
باشد و خود در ان مدخلیتی نداشته باشد والا عصمة برای او کمال
نخواهد بود و بر ان ثوابی نخواهد داشت بلکه بجهة قوه نفس
و مجاهده بسیار و تن در دادن بمشقتهای عبادت و بندگی باختیار
چندان مستحق الطاف بینهایت جناب ایزدی شده که انجناب
معین و یاور او شده و او را در ترک معاصی اعانت و امداد
کرده **مطلب سیم** انیکه شناخته میشود پیغمبر و دانسته میشود پیغمبری
او بظهور معجزه و معجزه عبارتست از انیکه آن پیغمبر کاری بکند
که ایشان عاجز باشند از کردن مثل آن و از افعال مکرره الهی
که عادت خدا از آن جاری شده باشد هم نباشد پس هرگاه
چنین کاری را مقارن دعوی پیغمبری کرد معلومست که پیغمبر است
باعتبار انیکه هر که چنین کاری را دید یقین میکند از جانب خداست

اما اینکه کفتیم که باید انسان ازاو عاجز باشد واز افعال مخلوق
نباشد تا مثل سحر وشعبده وچشم بندی بیرون برود بجهة آنکه
مکرر اینجوره عملها از ایشان صادر میشود وکفتیم که از افعال
نباشد که عادت خدا بان جاری شده باشد از برای آنکه در
چنان امری تعجب وغرابتی نیست مثل اینکه بکوید کسی در وقت
طلوع آفتاب که من پیغمبرم ومعجزه من اینست که الحال آفتاب
طلوع کند میکند پس آفتاب طلوع کند بجهة اینکه عادت خدا
جاری شده است که در هر روز در همان وقت آفتاب طلوع
میکند بلکه باید خارق عادت باشد مثل بکوید من این عصا
اژدها میکنم وماه را بدو نیم میکنم وامثال ودلیل بر اینکه هر کاه
مقارن دعوی پیغمبری این کار را کرد یقین براستی او
میشود اینست که پیش کفتیم که حق تعالی فعل قبیح ازو نمیزند وشکی

نیست که دروغ قبیح است واطاعت دروغ کو قبیح است پس
اکر آن پیغمبر دروغ کو باشد ومعجزه او ظاهر شود پس لازم میاید
که خدا بدست دروغکو کاری ظاهر کند که باعث این شود که بندکان
پیروی او کنند واین قبیح است ودیکر شرطست در معجزه که مطابق
دعوی باشد که اکر مخالف باشد افاده حقیت نمیکند بلکه افاده
کذاب ومیکند چنانکه مذکور است از مسلمه کذاب که باو کفتند
که پیغمبر کور را بدعا شفا میدهد او هم دعا کرد چشم داریرا کور کرد
وکفتند که آنجناب آب دهان مبارک در چاه خشکی انداخت
سیراب شد آن ملعون آب دهان در چاه آب داری انداخت
خشک شد **مطلب چهارم** در نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب صلی الله علیه وآله است بدانکه شکی وشبهه نیست
در اینکه آنجناب متولد شد ودعوی پیغمبری میکرد وطبق آنهم

معجزه ظاهر کرد پس پیغمبر خواهد بود چنانکه پیش گفتیم که هر که دعوی
پیغمبری کند و در طبق آن معجزه ظاهر کند باید پیغمبر باشد اما اینکه
آمد و دعوی پیغمبری کرد پس آن از جمله متواترات یقینیات است
و چنانکه علم داریم باینکه در زمانهای سابق رستم بود و اسکندر
ذو القرنین بود و آن شجاعت بسیار داشت و این پادشاهی
عظیم و این علم بسبب بسیاری گفتگوی این خبر و گوش بگوش
رسانیدن حاصل شد و همچنین در دعوی آنجناب یقین حاصل
شده که آمد و این دعوی را کرد و اما اینکه معجزه بر طبق آن کرد
پس معجزات آنحضرت زیاده از آنست که توان احصا کرد اما
چیزی که از همه در نظر اکثر مردم ظاهرتر و بفهم نزدیکتر و بقبول
اقرب و از وساوس شیاطین و شکوک و شبهات دورتر است
دو چیز است که آنها را ذکر میکنیم بجهة آنکه سایر معجزات امور خند

که اخبار و روایات باید ثابت شود و گاهست کسی نتواند از
آنها یقین حاصل کند بجهت آنکه عامی است و کتابها را نمیتواند
بخواند و از نقل کردن مطمئن نشود و اما اند و چیز الی الحال موجودست
و اثر آنها باقیست اول قران مجید که نسبت آن بآنجناب نیز متواتر
و یقینی است و چنانکه علم داریم بوجود هند و مکه هر چند آنها را ندیده ایم
علم داریم باینکه این قرانرا آن پیغمبر آورد و اما اینکه معجزه است
پس جهت آن بسیار است و اما بعضی از انرا ذکر میکنیم و توضیح
آن اینست که چون عادت الهی جاری شده بود که در هر
زمانی که پیغمبری میفرستاد اینکه معجزه او از جوره آن علمی باشد
که در آن زمان شایع باشد و علمای آنزمان بآن شهرت داشته
باشند و فرد کامل آن علم در نزد آنها حاصل باشد مثل آنکه در
زمان موسی علم سحر شهرت داشت و ساحران بسیار ونادر الوقت

بسیار بودند که کارهای غریب و عجیب میکردند و عصاها و
و ریسمانهارا می انداختند و بهیئت مار و اژدها میشدند و بحرکت
میامدند حق تعالی معجزه موسی را هم از ان جنور کرد اما بنحوی که از
دست بنی نوع انسان بر نیاید پس چنان شد که تمام سحر ساحران را
فرو برد و دیگر اثری از آنها ظاهر نشد و همه ساحران دانستند
که این از باب ساحری و جادوئی نیست بلکه بغیر کار خدا نیست
و باین سبب ایمان آوردند و جان خود را در راه خدا دادند
و مضایقه نکردند از اینکه فرعون آنهارا بکشد و بدار کشد
و همچنین در زمان حضرت عیسی علم حکمت و طبابت شیوع تمام
داشت که مثل افلاطون و جالینوس در انزمان بودند و دردهای
بسیار گرانرا دوا میکردند و آزارهای مزمن را چاق میکردند
حق تعالی بحضرت عیسی معجزه از این باب عطا کرد که همه آنها ان

ان عاجز بودند مثل اینکه مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور مادر
زاد را شفا میداد و آزار پیسی و غیرانرا چاق میکرد و همچنین در
زمان حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و اله فصاحت
و بلاغت شیوع تمام داشت و طایفه عرب بیکدیگر در اشعار
بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی قرانرا معجزه آنجناب
قرار داد و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این
قران بیاورید یا ده سوره مثل این بیاورید یا یک سوره
مثل این بیاورید و هرچند سعی کردند یک سوره کوچکی مثل قران
نتوانستند بیاورند و اگر میتوانستند اینهمه بلاها بر خود قرار
نمیدادند و کشته نمیشدند و اهل و عیال خود را باسیری نمیدادند
امر باین آسانی را هیچ عاقلی نمیگذارد و چنان امر دشوار را
مرتکب شود و چه عاجز شدن ایشان میتواند شد که اگر اه

این که حق تعالی دلهای انها را بر گردانید از اینمعنی که ایشان را میسر نشد
اینمعنی یا اینکه حقیقت بلاغت قران بحدیست که ممکن نبود ایشانرا
که مثل او را بیاورند و هر دو وجه صحیح است چنانکه هر که اندک
فهمی دارد فرق میان قران و سایر کلامها را می یابد و میداند
که هیچ کلامی در برابر او نمی ایستد و دیگر انکه نظم قران و ترکیب
آن به هیچ کلامی نمیاند نه بابت شعر است و نه از خطبه است و نه
از بابت انشا و املائی در مکاتیب و رسایل میکنند و هیچکس را
قدرت نیست که باین اسلوب غریب و طور عجیب تکلم کند و دیگر
انکه اختلاف درو نمیباشد و هر کس از آن بلیغ تر باشد تفاوت
در اول و آخر کلام او بهم میرسد خصوصًا هرگاه سخن طولانی باشد
خواه در الفاظ آن باشد بسبب غفلت و اشتباهی که بهم میرسد
و در قران هیچ اختلافی نیست و دیگر اینکه هر کلامی را کسی یکبار

خوانده

خوانده باشد طبع او در دفعه دویم و سیم متنفر میشود و هر چند کلام
رفیعی باشد که خود آن قایل باشد و این کلام هر چند مکرر میکنی
مکرر نمیشود و همیشه تازه است **دویم** دانستیکه آنجناب مکتب
نرفته و درس نخوانده و چیز ننوشته و بی پدر بزرگ شده در
میان قومی مثل قوم عرب نشو و نما کرده علوم و اداب
چنینی از او ظاهر شود بغیر اینکه از جانب خدا باشد هیچ وجهی
ندارد و اما قوم عرب پس حال ایشان معلوم است از برای
کسی که اندکی با انها معاشرت کرده است خصوصًا اهل
بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه حیا و نه ادب و نه عفت و نه
ستر و نه سلیقه از بابت چند از کشف عورت مضایقه ندارند
و هر خبیث و متعفن میخورند حیوانات چند اند از موش
و مار و کفتار و وزغ و غیر انها را و نمیگردانند و انهارا

هم بدون تزکیه وتنقیه با احشا وامعا خام ونپخته میخوردند وببول شتر
در شرب وغسل وامثال آن اکتفا میکنند باجودیکه هزار سال وکسرست
که در اسلام تربیت یافته اند پس در ایام جاهلیت حال ایشان
چگونه بوده چنانکه معلومست از حال ایشان که عبادتشان از
این قبیل بوده که عریان میشدند ودر دور خانه کعبه بر میجستند
ودست بهم میزدند وصفیر میکشیدند پس معلوم است که سایر
اعمال ایشان چه بوده وهمه صفت عصبیت او از حسد وعداوت
وسایر صفات ذمیمه درمیان ایشان کامل بود واما علوم واداب
که از انحضرت ظاهر شد وصفات اخلاق حسنه آنجناب پس آن
بیش از انست که در کتابها ودفاتر احصا توان کرد وهمین بس است
که هزار سال وکسر یست که فحول علماء عظیم ایشان در هر زمان
وهر مکان در علوم او تفکر میکنند وشرح آن میکنند وبیان

اخلاق واداب انجناب رامیکنند وهنوز بهیچ جایی آن
نرسیده اند واساسی که قرار داده واحکامی که آورده اند
از برای رفع دعاوی وانتقام ظلم وتعدی وبجهت رفع
بی اندامی ودست درازی در جان وعرض ومال از احکام
مرافعات وتقاص حقوق واثبات مطالب به بینه ویمین وتجویز
کردن قصاص واثبات کردن دیات وقرار دادن نکاح
وطلاق واعتبار بید تصرف وبی اعتباری دعوی خالیه
از بینه وامثال اینها وطریقه تقرب بذات اقدس باری
در انواع عبادات واذکار یقین میکند که مرد عربی بمکتب
نرفته ودرس نخوانده از میان چنین طایفه وقبیله برخیزد
وچنین دعوی بکند وچنین علوم ودانائی باانضمام چنان
اطوار واخلاق که از او معلوم شده از تواضع وحیا وعفت

یا حسین
یا علی یا عباس
یا حی

و فهم و ذکا و همت و وفا و جزم و جود و سخا و غیرت و جرأت
و حلم و سایر صفات کمال یقین میکند که این نیست مگر از
جانب جناب اقدس الهی و از جمله همین علوم و ادابست
قران مجید هر چند قران در حقیقت مشتمل بر همه چیز هست اما
از ظاهر آن همه چیز بر غیر پیغمبر و وصی او ظاهر نمیشود و از اینست
که در اعصار متداوله و هر زمان از ازمنه جمیع علما در آن
فکرهای عمیق کرده اند و تفسیرهای بعید و نهایت نوشته اند.
و هنوز بقطرهٔ از دریای او نرسیده اند و گویا الحال بکر است
که کسی در و تصرفی نکرده و از همین معجزات که در پیغمبری آنجناب
ظاهر شده است راست گوئی آنجناب هم ظاهر است پس
هر چیزی که آورده است است و از اجملهٔ چیزهای او اینست
که دین او ناسخ دین سایر پیغمبران است پس مذهب اهل

ادیان سابقه

ادیان سابقه از یهود و نصاری همه باطل شد و شبهه یهود کرده است
که نسخ قبیح است از برای آنکه اگر دین موسی خوب بود پس چگونه
شد که الحال عمل آن بدست و هر چیز که ذات آن خوبست دیگر
بد نمیشود و اگر بد بود پس چرا روز اول خدا تعالی این دین را
آورد و باطلست بجهة اینکه میگوئیم که واجب نیست که هر چیزی باید
یا بالذات خوب باشد یا بالذات بد باشد بلکه میشود که چیزی از
یک جهت خوب باشد و از جهتی بد باشد مثل سیلی زدن به یتیم
اگر کسی برای تادیب بزند خوبست و اگر برای اذیت کردن بزند
بد است همچنین میشود که دینی در یکزمان صلاح آن امت باشد
و از برای زمان دیگر و امت دیگر فاسد باشد و بد باشد مثل دواهای
طبیبهای بدنی که دواهای ایشان در یکوقت خوبست و در وقتی
دیگر ضرر دارد و برای یک شخص مناسبست و برای دیگری مهلکست

باب چهارم در امامت و دران نیز دو مقصد است مقصد اول

در اینکه تعیین امام ضرور است و مراد از امام کسی است که پیشوای
همه مردم باشد بنیابت پیغمبر در امور دین و دنیا و وجود امام
نیز مثل وجود پیغمبر خداست و دلیل بر وجود آن همان دلیلیست
که قایم شده بر وجود پیغمبر چرا که در رفع مفاسد که لازمهٔ معاشرت
بنی نوع انسان است ضرور است کسی که عالم بمصالح دین
و دنیای مردم باشد و حافظ شریعت باشد خصوصا بعد از
ازجناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله که دیگر پیغمبری نخواهد
بود و علی الخصوص انجناب مبعوث بود بر جمیع خلایق از
جن وانس تا بروز قیامت و هنوز از مردم عالم را باصلاح
نیاورده بود مگر قلیلی که از دنیا رحلت فرمود و ان قلیلی که
اسلام آورده بودند اکثر ایشان منافق بودند و چه اعتماد است

بردمی

بردمی که هنوز دین ایشان محکم نشده محافظت شریعت و رسانیدن
بغایبین و دست بدست رسانیدن بکافه خلایق با وجود عدم
عصمة ایشان و عدم عدالت اکثر ایشان بلکه عدم ایمان اکثر
و چگونه تواند شد ان اهتمامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در امر دین داشت و در تعلیم شرایع و اداب در جمیع جزئیات
و کلیات حتی انکه بر نفس شریف خود خرید الخصمه از ارو محنت
و در مدتی که در دنیا بود با وجود کمال ملک و سروری در دنیا
لذتی نبرده و در کمال زهد بسر برد که معلوم بود که غرضی نداشت
از ان اساس الا ترویج دین مبین و با وجود این امت کمراه
چنین را با عدم اکمال هدایت و ارشاد و عدم ابلاغ احکام
بکافه عباد بدون نصب جانشین و تعیین کسی که ترویج
دین و ملت بکند همه را مهمل بگذارد و برود رفتنی که در ام

امید بازکشتن نیست وحال انکه هرکس که اندک شعوری دارد همین
که آثار رفتن از خود دید در وصیت امر بازماندکان خود کوتاهی
نمیکند واهمال امور جزئیه دنیویه را برخود روا نمیدارد
پس چکونه مثل رسول خدا که بر امت مهربان تر بود از پدر
وما در امر ایشان را مهمل میکذارد ونه وصیت وتعیین خلیفه
میکند ودیکر جناب اقدس الهی فرموده الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردم برای شما دین
شما را واتمام کردم بر شما نعمت خود را وشکی نیست که تعیین خلیفه
وامام بجهت اتمام دین واکمال نعمت مدخلیت تمام دارد بلکه
آن حکمی نیست پس معلوم شد که این معنی بوجود آمده بود وحق
تعالی تعیین خلیفه کرده بود که انحضرت را داد وامام در مذهب شیعه
امامیه باید که افضل مردم باشد ومعصوم باشد بهمان دلیلهایی

که در نبوت

که در نبوت کذشت وباید که از قریش باشد وهاشمی باشد چنانکه
از اخبار متواتره ظاهر شده است وبدانکه امام شناخته میشود
بیکی از سه چیز یکی آنکه افضل از همه امت باشد پس هرکاه
کسی دعوی امامت بکند وافضل باشد از همه امت یا از همه
اشخاصیکه دعوی امامت در شان ایشان شد پس باید او امام
باشد بجهت آنکه اکر غیر او امام باشد لازم می آید تقدیم مفضول
بر فاضل واین خود قبیح است چنانکه دانستی دویم معجزه که
هرکاه دعوی امامت کند وبر طبق آن معجزه ظاهر کند دلالت
میکند بر حقیقت او چنانکه در نبوت کذشت سیم نص خدا
ورسول بر امامت او که قران یا کلام پیغمبر صلی الله علیه وآله
دلالت کند بر آنکه امام واجب الاطاعه است مقصد دویم
در آنکه امام واجب الاطاعه بعد از جناب خاتم النبیین صلی الله

علیه وآله اجمعین کیست بدانکه امت بعد از رسول خدا صلی الله
علیه وآله دو فرقه شدند شیعه امامیه قایلشدند باینکه خلیفه برحق
بعد از آنجناب بلافاصله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
صلوات الله وسلامه علیه وبعد از ان جناب حضرت امام حسن
وبعد از آن جناب ابی عبد الله الحسین وبعد از ان جناب
امام زین العابدین علی ابن الحسین علیه السلام وبعد از ان
فرزند او محمد بن علی الباقر وبعد از ان فرزند او جعفر بن محمد
محمد بن الصادق وبعد از ان فرزند او موسی بن جعفر الکاظم
وبعد از ان فرزند او علی بن موسی الرضا وبعد از آن فرزند
او محمد بن علی التقی الجواد وبعد از ان فرزند او حسن بن علی
الزکی العسکری وبعد از ان فرزند او حجة ابن الحسن القائم
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین واهل سنت قایل شدند باینکه

فرزند او علی ابن محمد النقی الهادی

لام بعد رسول

لام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر بن ابی قحافه است
وبعد از او عمر بن الخطاب است وبعد از او عثمان بن عفان است
وبعد از او علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه وچون
این رساله را مخصوص عوام نوشته ام در اینجا متعرض دلیلهایی
که از قران واحادیث ظاهر میشود نمیشوم مگر بسیار کم بجهة انکه
مآل کار در اینها بر میگردد بقبول قول آن عالمی که او قران
وحدیث را برای ایشان نقل میکند وترجمه میکند پس اینهم
تقلید میشود وما میخواهیم بگوئیم که عوام همه باید در این مسائل
اجتهاد کنند وخودشان بدلیل بفهمند هرچند که ممکن است که این
تقلید عالم هم بنوعی از اجتهاد واستدلال میگردد بجهت انکه هرگاه
انعامی عالمی را بفضل وعلم ودیانت وورع وتقوی شناسد
واز حال او بداند که دروغ نمیگوید ووضع کردن حدیث شاید

حرام میدانند و افترا بخدا و رسول بستن را حرام میدانند
پس کا هست که از کلام او یقین از برای او حاصل میشود
بلکه کا هست که اطمینانی که از برای آن عامی از کلام آن عالم
بهم میرسد خصوصا هرگاه برای او بسیار نخوانند و وجوه
دلالت انرا بیان کند بیشتر است از انچه از برای علمای
شیعه بدلیل حاصل میشود بهر حال ما دلیلی اجمالی در باب
حقیقت مذهب و بطلان مذهب اهل سنت بیان میکنیم و
وبعد از ان بتفصیل انچه مناسب باشد مذکور خواهیم کرد
وآن اینست که علی ای تقدیر امامی ضرور هست که باشد خواه
بر مذهب سنی وخواه بر مذهب شیعه پس هرگاه یکی از
این دو مذهب که باطل شد باید آن دیگری صحیح باشد و ما
میگوئیم که ثبوت دعوی امامت یا باید بخبر دادن خدا و رسول

باشد

باشد تا اینکه انکسی که دعوی امامت میکند افضل از همه مردم
باشد یا از آنجائی که مردم یکی را امام میدانند و در حق ایشان
دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند که امامت به بیعت
حاصل میشود و اینکه مردم جمع شوند و یکی را اختیار کنند و امام
کنند و این کار از رعیت بر می اید خواه باجتماع جمعی از ایشان
باشد چنانکه در روز اول جماعتی از صحابه جنازه پیغمبر صلی الله
علیه و آله را درمیان گذاشتند و جناب علی ابن ابی طالب
مشغول غسل و کفن انحضرت شد و انجماعت رفتند در سقیفه
بنی ساعده جمع شدند و تدبیر چنان دیدند که خلافت را از
برای ابو بکر قرار بدهند و بعد از ان ابو بکر بتنهائی وصیت
کرد که خلافت از عمر باشد و بعد از آن عمر بنای شوری را
گذاشت که درمیان شش نفر مشورت انداخت بنحوی که قاید

ان این باشد که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد بیان خواهیم کرد
و باین خلاف عثمان ثابت شود اگر سنیان گویند که ما خبر دادن
خدا و رسول را قبول نداریم یا افضلیت و معجزهٔ علی ابن ابی طالب
قبول نداریم با وجود اینکه آن مثل انکار روشنی آفتاب است
پس با ایشان میگوئیم که کدام دلیل دلالت میکند از عقل و نقل
که اجماع را جماعتی از ارباب غرض که نه معصوم باشند نه علم بباطن
مردم داشته باشند و نه علم بمصلحت حال خلایق داشته باشند چنان
مرتبه بزرگی از برای هر پسر و پائی ثابت کنند و همین که رای ایشان
بر یکی قرار گرفت باید متابعت او کرد هر چند مثل معاویه و یزید
باشند که معاویه با وجود ناخوشیهای نسبی و ذاتی در مدتهای بلند
امر کرد بسب علی ابن ابی طالب در منبرها و آن فتنه و فسادها
از او سرزد و بر روی امام زمان تیغ کشیده و با او محاربه کرد

ویزید

ویزید با وجود ناخوشیهای نسبی و ذاتی و افعال شنیعه از شرب
خمر و غیره راضی شد بقتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا
صلی الله علیه و آله و هر که مخالفت آن کند باید کشت هر چند
مخالفت کننده مثل علی ابن ابی طالب باشد و همین طریقه بود
که مدت متمادی شد و طول کشید و همه خلفای بنی امیه و بنی
عباس که اکثر اینها بفسوق ظاهری و کفور باطنی مشهور
معروف بودند و بهمین اجماع امامت از برای چنین اشخاص
ثابت شده آیا کدام عقل تجویز میکند که ناموس الهی و اسرار
ربانی و حقایق فرقانی که بیان آن منصب محمد بن عبد الله
عبد المطلب باشد الحال حافظ آن و مؤسس و بانی آن مثل
معاویه و یزید و امثال اینها شد چون آن دو نفری که در اول
این جامه پوشیدند در وقتی اختیار این امر کردند که هنوز آثار مجازی

صلی الله علیه وآله درمیان بود وهنوز لباس خلافت مغصوبه
جبریه قرار نگرفته بود ناچار ایشان در لباس زهد وسالوسی وطاعت
وعبادت ترویج دنیا میدادند وهمین که این طریقه مستمر شد ومردم
چون اغلب ایشان تابع دنیا وتابع هرکس که در دنیا بروی
ایشان بازکند میباشند در تاسیس این اساس باطل کوشیدند
تا آنکه عثمان از حد تجاوز کرده در دنیا پرستی را بر روی
مردم پیشتر کشود وآهسته آهسته انجائی که دعوی خلافت میکردند
علی روس الاشهاد از فسوق وظلم وتعدی مضایقه نمیکردند
وراضی بقتل ائمه طاهرین میشدند وبعضی بقتل ائمه طاهرین
میشدند وبعضی از ایشان اظهار عداوت سیده النساء میکردند
وبقران مجید استخفاف کردند وهمچنین تا امروز هم بنای
پادشاهی ایشان بر اجماع وبیعت است وهرکه را شاه کردند

اورا واجب الاطاعه میدانند اینها که میگوئیم شواهد چند است
از برای رسوائی این معنی که کار بزرگ چنینی که تالی مرتبهٔ
نبوت است هرگاه بدست مردم بگذاری که اینها را برپا کنند
آخرش باینجاها میرسد واینها هم شبیه آنست که در امام جماعت
جایز میدانند که فاسق وفاجر باشد ومیگویند که جایز است
نماز در عقب سر هر بر وفاجری اگر سنیان گویند که ما دلیل داریم
[illegible]ت خوبست وباجماع رای مردم میتوان چیزی را ثابت
[illegible] اجماع است واجماع حجه ومراد از اجماع اینست
که علمای امت محمد صلی الله علیه وآله مجتمع شوند بر چیزی وهرگاه
چنین نباشد پس آن حق وصوابست گوئیم که چه دلیل هست
بر حجت اجماع وآنکه سنیان در کتابهای خود که در اصول
فقه نوشته اند اختلاف عظیم دارند در آنکه اجماع حجه هست

یانه وایا هیچ چیزی متحقق شده است در عالم یانه وانهائیکه قایل
شده اند بثبوت تحقق وحجت بودن آن خلاف کرده اند که
اجماع از چه جهت حجت است دلیل بر حجت آن چه چیز است
بعضی میکویند عقل دلالت میکند که حجت است واجماعت
نمیشود که همه بر باطل جمع شوند وبعضی میکویند که ایه قران
دلالت میکند وبعضی دیکر کفته اند که ایه دلالت ندارد وبلکه
حدیثی از پیغمبر وارد شده است که امتی من جمعیت [illegible] غلط
ودایم بر سر مغز یکدیکر میزنند درین دعوا [illegible] وهر که بچشم [illegible]
دران کتابها نظر کند میداند که هیچ کدام ازانها که کفته اند
دلالتی بر مطلب ایشان ندارد وبعد از تسلیم همه این مقدمات
میکوییم که کجا بود جمع شدن جمیع علمای امت ایا جناب علی ابن
ابی طالب از علمای امت نبود ایا حسنین وسلمان وابوذر ومقداد

وغیرانیها ومثل سعید بن عباده وغیرا واز بزرکان اوس وخزرج
داخل علمای امت نبودند چکونه شد که در اینوقت علمای امت
منحصر شد بعدود قلیلی از ارباب غرض وباین امقصد عیا ثابت
شد وهر کدام که دعوی این میکند که اینجماعت حاضر بودند باوجودی
که انکار بدیهی کرده اند بمحض دعوی مطلب ایشان ثابت نمیشود
خلاصه اینکه وانستن مسائل دین با آن همه وفور واشکال واغلاق
ودانستن مصالح عامه مسلمین در سیاست وریاست در جمیع اوقات
از جمیع [illegible] دین ودنیای اهل عالم باید بکسی موکول باشد که
امین باشد ومحفوظ باشد از خطا وجاهل ونادان نباشد بحکمی از
احکام وچنین کسی را بغیر خدا وپیغمبر نمیشناسد وتعیین نمیتوانند
کرد اکر سنیان کویند که قبول نداریم که خدا وپیغمبر تعیین کردند
کسی را هم که شما میکویند وبر شما است که اثبات کنید کوییم اولا

قابلیت وامامت امام ما فی الجمله مسلم شما هست وما هر دو بر حقیقت
او قایل هستیم شما دعوی زیادتی میکنید بر شماست که اثبات
کنید نه بر ما وچون گفتیم که بالضروره امامی باید باشد پس هرگاه
مذهب شما بی اساس وباطل وبیدلیل پس ناچار مذهب ما
برجا می ماند واگر سنیان از روی استبعاد بگویند چون مذهب
شما باید بخبر دادن خدا وپیغمبر ثابت شود چون میتواند شد
که خدا وپیغمبر خبر داده باشند بانیکه خلیفه بعد از رسول صلی الله
علیه وآله علی بن ابیطالب است وباوجود انچه صحابه کبار
عالیمقدار که جان ومال واولاد خود را در راه رسول
خدا نثار میکردند وشب وروز در راه خدا جانفشانی میکردند و
بطاعت وبندگی خدا ورسول او میگذرانیدند باوجود
اینکه شنیده باشند از پیغمبر خود که علی بن ابی طالب خلیفه بلا

فاصله است

فاصله است بالمره بمحض فوت آنجناب همه از دین برگردند و مخالفت او بکنند ودیگری را از برای این امر اختیار کنند چون
عقلا اینرا قبول نمیکنند ما در جواب میگوییم که هیچ استبعاد ممکن در
این زمانی که قوت وشوکت اسلام پیش از انوقت است واسلام
عالم را فرو گرفته است امتحان کن وببین هرگاه عالمی فاضل
و ورعی کامل ظاهر شود ومردم را دعوت بدین وهدایت وارشاد
کنند بعد از او جمعیت میشود وپیروان او بیشتر ند یا شخص متقلبی پیدا شود
بی مذهبی خروج کند ومال مردم را از برای قشون وتابعان
خود مباح کند وانها را بقتل وغارت رخصت دهد ودر انتفاع
دنیوی را بر روی ایشان بگشاید یقین بدانند تبعه او اکثر مردم
خواهند بود وتبعه این قلیل وآن قلیل هم اغلبی از برای امور
دنیای خود ودر دور آن عالم میگردند بطمع اینکه واسطه اخذ خمس

وزکوة شود یکبار بجهة اینکه دعواهای یا ومرافعهای دنیائی ایشانرا
طی کنند ویکباره در نزد امرا وسلاطین واسطه قضای حوایج ایشان
شود ویکباره میخواهند بجهة دنیا استخاره بکنند ویکبار میخواهند
ازاو اخذ علم بکنند که پیشوا ومقتدا شوند وریاست پناه باشند
کسی که انعالم را محض ازبرای خدا واطاعت در دین خواهد
وجود او چون کبریت احمر خواهد بود چکند مردی که همت
ایشان مصرف دنیا پرستی است با علی بن ابیطالب که عقیل
برادرش را از بیت المال انقدر نمیدارد که شکمش سیر شود
واطفال او از کرسنگی درضعف وبیحالی بودند وباوجود این
عقیل نخواست ازراه خوش آمد انجناب را ضیافت کند که
شاید جلب قلب آنحضرت بکند که باو چیزی بیشتر بدهد چندروزی
ازقوت خود وعیال خود قلیلی را کرفت یکروز انحضرت را
ضیافت

ضیافت کرد آنحضرت ازاو پرسیدند که یا عقیل اینرا ازکجا آوردی
عرض کرد که ازخود وعیال خود واکرفتم که ترا ضیافت کنم پس
انحضرت فرمودند که معلوم است که تو بکمتر ازانکه بتو میدادم
میتوانی بکذرانی پس ازاین زیادتی را باید بفقرای مسلمانان داد
چرا پیروی مثل عثمان را نکنند که بچهار نفر از دامادهای خود چهار
صدهزار اشرفی داد ودیکر اینکه چرا ازاین امر استبعاد میکنند
وحال آنکه اعظم ازاین در بنی اسرائیل واقع شد وازقبول
دارند وآن حکایت موسی وهرون وسامری وکوساله پرستی است
پس چنانکه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله محنت در راه امت کشیده
بود وانها را براه اورده بود موسی هم المحنتها را کشید تا بنی
اسرائیل را ازقوم فرعون خلاص کرد ورفت بکوه طور که
توریات را بیاورد وهارون برادرش را خلیفه کرد ووعده کرد

که چهل روز دیگر برگردد موسی که رفت سامری از طلا و نقره
بصورت گوساله ساخت و کفی از خاک قدم جبرئیل که بنظر
او آمده بود و برداشته بود بدهان گوساله پاشید و گوساله
صدا کرد و بنی اسرائیل گفتند این گوساله خدای شما و خدای
موسی است پس قوم گوساله پرست شدند و هر چند هرون
سعی کرد کار او بجائی نرسید موسی بعد از چهل روز که برگشت
قوم خود را گوساله پرست دید ای اهل عبرت و انصاف بگوئید که
این حکایت بعیدتر است یا حکایت ما موسی رفت که بعد از
چهل روز برگردد و پیغمبر ما از دنیا رفت که دیگر وعده گاه او
قیامت است و سامری گوساله را برپا کرد و بمجرد یکصدای گوساله
کردن گفت خداست و مردم اطاعت او کردند در اینجا عمر
ابوبکر را بر منبر برد و گفت این خلیفه رسول خداست با مام

بودن ابوبکر قایل شدن امت پیغمبر استبعادش بیشتر است
یا قایل بخدا بودن گوساله از برای امت موسی و نظیر این اسباب
شبهه دیگر ایشان که اگر حق در اول دفعه با علی بن ابیطالب بود
او خلیفه بود پس بایست دعوی حق خود بکند و با آن شجاعت
و قرابتی که با رسول خدا داشت هیچ نگفت و تقاعد کرد و در آخر
که نوبت بامامت او رسید قتال و کشتار بسیار کرد و حق خود را با جبر
گرفت پس معلوم است که در اول حق نداشت و جواب این از آفتاب
روشن‌تر است همین شبهه را در زمان امیر المؤمنین علیه السلام
اهل کوفه کردند و آنحضرت جواب شافی فرمودند و تفصیل جواب
در اینمقام بطول می انجامد مختصری اینکه میگوئیم که آنحضرت
گفتگو فرمودند و بجائی نرسید و بجهة آنکه خوف میکرد که بجهة قلت
اعوان و کمی مسلمانان و کثرت منافقان بنحوی بشود که اسم اسلام

هم ازمیان برود و جایی که رسول خدا صلی الله علیه واله بان
سلطنت و پادشاهی با منافقان بمدارا راه برود تا اینکه بتدبیر تقویت
اسلام کند امیرالمومنین بتنهایی براو لازم تر است که چنان کند
و شکی نیست که رسول خدا افضل بود از امیرالمومنین و در اول
امر مدتها در کمال ذلت میگذرانید حتی انکه قصد قتل او کردند
و فرار کرد و بغار مخفی شد و انواع اذیت و اهانت کشید تا بتدریج
جمعی مسلمانان پیدا شدند و بعد ازان اکثر مسلمانان منافق
بودند و دایم ازدست ایشان در محنت بود و در فرج هم
قرب الهی را داشت و استجابت دعا را داشت و امیرالمومنین
هم داشت و باز باین نهج سلوک میکرد و هرگاه فرمان الهی این
باشد که در اول کار بمدارا و نرمی رفتار شود تا قوتی در ظاهر
بهم رسد نه پیغمبر میتواند مخالفت خدا را کرد و نه وصی پیغمبر و حکمت

الهی بان قرار گرفته که دین بحجت و بینه و راه نمایی یافته شود نه
بزور و شمشیر بلی در وقتی که فی الجمله قوتی در دین بهم رسید انوقت
شمشیر با مخالفین و معاندین گذاشتن بفرمان الهی ضرر ندارد
و دیگر اینکه این شیوه اختصاص باینجناب نداشت پیغمبران
اولوالعزم خدا همیشه خائف و ترسان بوده اند چنانکه معلوم است
از حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایات قران در همه صریحست
پس اوصیای پیغمبران عجیب نیست که خایف باشند بلکه باید
نمیترسیدند ازانکه فرعون و نمرود دعوی خدایی کردند و جناب
اقدس الهی مدتها ایشان را مهلت داد و هرگاه حکمت مقتضی
مدارا باشد با خدا چه بحث میتوان کرد و دیگر شواهد ازبرای
بطلان طریقه ایشان بسیار است که اینجا جای بیان آنها نیست
ازجمله مثل امیرالمومنین علی بن ابیطالب که امام چهارم ایشانست

هرگاه معاویه وعایشه وطلحه وزبیر با او جنگ کنند وقتال کنند
ومعاویه در مدت مدید امر بلعن وسب آنحضرت بکنند بمجرد
اینکه بگویند که معاویه اجتهاد کرده خطا کرد امامت [illegible]
وعایشه هم توبه کرد خود را راضی کنند واین قبایح را پامال
کنند چرا هرگاه اعاظم علمای امامیه اجتهاد بکنند که سب شیخین
میتوان کرد ایشان در این خطا معذور نباشند وواجب القتل باشند
آیا علی بن ابیطالب کمتر از ابوبکر وعمر است یا معاویه از
جمیع علمای امامیه اعظم است اگر دعوی میکنند که معاویه
مرد صالحی بود در اجتهاد خود کوتاهی نکرده واز راه عصبیت
وعداوت وحمیت نبود پس ما همین دعوی را در حق علمای
خود میکنیم اگر تو از ما را قبول نداری ما هم از تو را قبول
نداریم شاهدی دیگر اینکه محمد بن ابی بکر با وجودی که برادر

عایشه

عایشه است که افضل زنان پیغمبر در مذهب ایشان ملقب بخال المؤمنین
نیست ومعاویه که برادر ام حبیبه است باید خال المؤمنین باشد واگر آنکه
باعث این باشد بغیر اینکه محمد بن ابی بکر از محبان علی بن ابیطالب
بود معاویه از دشمنان او چیزی دیگر نیست واما تفصیل بعضی از
آنچه نزدیک بفهم عوام باشد در اثبات امامت ائمه هدی
علیهم السلام وابطال امامت خلفای جور پس آن در ضمن
چند مطلب میشود **مطلب اول** در امامت جناب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام وآن ثابت میشود باینکه آنجناب افضل
بود از آن سه نفر واز جمیع امت پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی در
همه کمالات افزون بود وباین سبب مرتبه قرب او در نزد حق
تعالی بیشتر بود وپس اولی است بتقدیم بجهت آنکه عقل حکم صریح
میکند که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است وهیچ عاقلی تجویز

میکند که کسی با علم از همه کس و عمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند او
متابعت کند نادان تر از خود را که بعلم خود عمل میکند چنانچه
صریح آیه قرآن هم دلالت برین دارد اما بیان اعلمیت امیر المؤمنین
پس باینست که جمیع علمای اسلام از علمای فقه و حدیث و تفسیر
و کلام و عربیت و غیر آن همه سلسله خود را در استفاده میرسانند
بانجناب و هر که اندک تاملی در خطبها و دعاها که از انجناب نقل
شده نظر میکند میداند که مرتبه علم او چه بوده حتی فصحا و بلغا گفته اند
که کلام او فوق کلام مخلوقاتست و دون کلام خالق هم از حیثیت
اشتمال آن بر علوم غریبه و حکمتهای دقیقه و وفور علم آنجناب باعث
این شد که جمعی قایل بخدائی او شدند الحال در عالم این جماعت
بسیارند و دیگر افضلیت او از حیثیات دیگر هم مثل آفتاب روشن است
بجهة آنکه جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر کرد و قوت دین پیغمبر

گ ا د

صلی الله علیه و آله از شمشیر او حاصل شد بکوشش همه مسلمانان
و کافران است آنچه از او سر زد در جنگ بدر و احد و خیبر و حنین
و جنگ خندق و کشتن عمر بن عبدود که هر کس در برابر او نمیرفت از
مسلمانان بغیر علی ابن ابیطالب و اگر آنجناب نمیرفت باعث زوال
دین میشد و اینجا بود که پیغمبر صلعم فرمود ضرب علی در روز خندق بهتر است
از عبادت تمام جن و انس و شبهه نیست که مجاهد در راه خدا افضلست
از مجاهد و کسی که جهاد او کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قران مجید مکرر
بان اشاره کرده و شبهه نیست که شجاعت و جوانمردی هم در اصل
مرتبه امامت درکار است باید امام و خلیفه صاحبدل و شجاع
باشد میخواهی تجربه کن و ببین که همین که سردار قشون بی جرات
اگر صد هزار رستم داستان در میان قشون باشد همین که سردار
خوف کرد یا اندکی پا پس کشید قشون متفرق میشوند و بعکس این

هرگاه سردار دلاور و شجاع باشد و شکی نیست که آنجناب
از جمیع امت و از خلفای ثلثه اشجع بود پس هرگاه با وجود
اشجع بودن این عمل مجاهد و محاربات عظیمه را هیچ کرده باشند
پس او ولی خواهد بود باین مرتبه و همچنین آنجناب در مرتبه زهد
و بی نیازی از دنیا چنان بود که هیچکس در مرتبه او نبود هرگز
در دنیا چیز سیر نخورد و نان جو خوشک از آرد نبخته بی نان
خورش خوراک او بود و همیشه جامه او وصله داشت گاهی بلیف
خرما وصله میکرد و گاهی بپوست و شبهه نیست که مؤمن و مسلمان را
دشمنی از لذت فانیه دنیا کشنده ترینست و هر که بجهنم میرود
از برای ابتلای بان میرود و امام و خلیفه دایم باید مردم را
از آنها منع کند و کسی تا خود منع پذیر نباشد و دوری از چیزی
نکند دیگری را منع نمیتواند کرد و پس چون امام باید مردم را او در

بهمه مرتبها

بهمه مرتبها که کمالی حاصل میشود از زهد دنیا پس باید خود در همه آن
مرتبها کامل باشد و هر چند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای
امر نهی بیشتر خواهد بود و همچنین عمل و عبادت آنجناب از همه بیشتر
بود و حکایت کثرت عبادت او و وفور تضرع و گریه و زاری
و مناجات و حضور دل و جان او در ساحت قرب الهی واضح
تر از آنست که بیان کنیم پیشانی آنحضرت مثل زانوی شتر شده
بود از وفور سجده و مکرر آن حضرت در مناجات و گریه و زاری
غش میکرد و بیخود میشد و در حال نماز چنان متوجه جانب محبوب
حقیقی بود که خود خبر نداشت که پیکان تیر از پای مبارکش
میکشیدند و خبر نمیشد و دیگر شجاعت و جود و حلم و بردباری
و سایر کمالات جسمانی و روحانی و قرب آنجناب رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و بزرگی نسب و اختصاصی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله

داشت اینها همه غنی از بیانست واین مراتب از برای هیچیک
از خلفان وسایر امت نبود وباوجود جامعیت این کمالات فایق
بر خلایق واقرب بدرگاه خالق میشود پس از همه جهت افضل است
از غیر خود اینها چگونه تواند شد که کسی که در اغلب مسایل دینی
حیران وسرگردان در هر جهادی که اگر علمی بدست او بدهند خایف
وگریزان باشد واین فضایل ومراتب هیچیک از برای او حاصل
نباشد او را خدا امام کند وپیش وارد وامت را بگوید تابع باش
ومطیع وفرمان بردار او باش واین نیست مگر ظلم قبیح واین
خود بر خدا روا نیست وعلاوه بر این هرگاه صاحب فسوق
وقبایح واضحه باشند ودیگر حال چون خواهد بود چنانکه معروف
ومعلومست از حال ابوبکر غصب فدک کرد وفاطمه زهرا صلوات الله
علیها باوجود اینکه در دست آنحضرت بود ودر تصرف او بود از او

شاهد خواست

شاهد خواست بعد از ان که شاهدی مثل علی بن ابی طالب آورد
ومثل ام ایمن ومدعی مثل فاطمه زهرا که آیه عصمت وطهارت در شان
ایشان نازل شده باشد رد کند که دو شاهد مرد میخواهیم وحدیثی وضع
کند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است که ما گروه پیغمبران چیزی بمیراث
نمیگذاریم انچه از ما بماند خیراتست وانحدیث بی اصل است ودروغ است
ومنافی ایات قرانست وباوجود این علمای ایشان متمسک میشوند
در دفن کردن عمر وابوبکر در حجره رسول خدا صلی الله علیه وآله
بانکه بحق الارث رسیده بود بعایشه وحفصه باذن ایشان دفن
کردند وبعضی میگویند صداق عایشه بود یکبار از ایشان شاهدی
وبینه هم درین باب نخواستند وبعد از انکه جناب فاطمه زهرا وجناب
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما بحجتهای وافیه اثبات
حق خود کردند ابوبکر کاغذی نوشت که فدک را بفاطمه رد

کنند عمر مطلع شد و کاغذ را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد
و اورا ازار کرد و حال انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و بدعتهائی
که در دین کردند و ستمهائی که بذریه سید المرسلین صلی الله علیه
و آله کردند زیاده از آنست که در کتابها نوشته شود و نا خوشترین
ظلمها و اولین تیغ کین که بر دین مبین کشیده شد حکایت منع
عمر بود آوردن دوات و قلم را در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه
و آله از دنیا رحلت میفرمودند که علمای معتمد سنیان مثل بخاری
و مسلم نقل کردند که سنیان ایشانرا در صحت مثل قران میدانند و در فتح
که ازار آنحضرت شدت کرد فرمود بیاورید شانه کوسفند که برای
شما نامه بنویسم عمر گفت ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی
اینمرد هذیان میگوید از شدت آزار بسست ما را کتاب خدا و نیز

معلومست

۳۹

معلومست که در انوقت تنک در یک شانه جمیع مسایل دین و وصایا
مفصل را نمیخواست بنویسد بلکه امر مجملی بود که در بر داشت جمیع محتاج الیه
امت را و این نیست بغیر وصیت خلافت و انهم بجهت ان بود
که چون نصوص و اخباری که در حال حیوة بان خبر داده بود بخلافت
امیر المؤمنین میدانست که انرا شنیده می انکار نمودند بزبان
میتوانند انکار کرد خواست که چیز موجودی در میان ایشان باشد
که انکار نتوانند کرد و این مرد خوش بخود مانع شد و رسول خدا
صلی الله علیه و آله که بصریح قران انچه میگوید وحی است نسبت
بهذیان داد و اورا ادبانه گفته که اینمرد هذیان میگوید و نسبت
خطا باو داده و گفت کتاب خدا ما را بست پس خود را اعلم دانست
از پیغمبر با وجود این نمیدانم چرا خود اینهمه سعی کردند و نصب خلیفه
و چرا ابوبکر وصیت کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر امر بشوری کرد

کتاب خدا که درمیان بود وباوجود اینهمه میدانیم از کتاب
چه چیز میفهمید کسی که چیز نمیفهمد انها که بسیار جا نخنده اند
از کتاب خدا ازاو حکم نفهمیده اند مسایل دین در هر فنی صد از
بیشتر انست ور وز بروز زیاد میشود واین مرد صریح حکم خدا وپیغمبر
تغییر داد ومتعه زن ومتعه حج را احرام کرد وحي علي خير العمل را
از اذان ساقط کرد وازجمله کارهاي او آن بود که در وقت
مردن امر بشوری کرد که حاصل آن اینست که در وقت
مردن مشورت خلافت را میان شش کس اند اختند امیر المؤمنین
وعثمان وزبیر وطلحه وعبدالرحمن ابن عوف وسعید بن ابي
وقاص وگفت که اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد
واگر یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند واگر مساوي باشند ودو نفر یکی را
اختیار کنند ودو نفر دیگر کس دیگر آن سه نفری که عبدالرحمن درمیان ایشانست

اختیار کنند

اختیار کنند واگر سه نفر دیگر اتفاق کنند آنها را بکشند وبعد از
آنکه این نبار اگذاشت واز خانه بیرون آمدند حضرت امیر
فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد بجهة آنکه
عبدالرحمن پسر عم سعد است وعثمان داماد عبدالرحمن ود انست
که این سه نفر از هم جدا نمیشوند بنهایتش آنست که طلحه وزبیر باشند
چون عبدالرحمن در آنطرفست باید که یا من کشته شوم یا بیلی از
اینها بیعت کنم واخر چنین شد وآنچه از کارها ی ابوبکر وعمر
نوشته اند فاز کتابهاي سنیان نقل کرده اند وخود اقرار بان
دارند بیش از انست که در این اوراق احصا توان کرد ما ببعضی
اکتفا کردیم واما عثمان چون از خدا نمانده خلافت ظاهري بدر رفت
وجد دنیا پرستي اظهار مرتبه اعلی کرد وجمعی از صحابه عالیمقدار را
اذیت کرد مثل ابا ذري را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله اورا از

اهل بیت شمرده و گفته است که آسمان بر سایه نیفکنده و زمین
غبار آلود بر نداشته کسی را راست تر از اباذر و اورا انواع
اهانت و اذیت کرده و از مدینه اخراج کرد و عبد الله مسعود را
آن قدر زد که بهان ازار مرد از برای اینکه میخواست که قران
او را بگیرد و تغییر بدهد و او راضی نمیشد و آخر گرفت مصحف
او را و سوزاند یاد در باب جوشاند و عمار یاسر که از جمله اعاظم
مرتبه [illegible] بود و احادیث در مدح او از رسول
خدا صلی الله علیه و آله بسیار است آنقدر زد که ابن رفیق
بهم رساند و جمعی از فساق و شاربین خمر را والی میکرد و در
اطراف میفرستاد و بسبب کثرة فساد و ظلم بر او شوریدند تا امر
بجایی رسید که او را بذلت و خواری کشتند و امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب بقتل او راضی بود و سه روز هم او را نگذاشتند

و دفن نکردند اینهمه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله او را
باین حال گذاشتن نبود مگر از جهت عدم قابلیت تجهیز و تکفین
و استحقاق خذلان و اگر نه بی شبهه بعد از عثمان بیعت
بعلی بن ابی طالب کردند و آنحضرت خلیفه باستقلال شد در ظاهر چنانچه
در باطن هم بود و با وجود این مسامحه کردن او در امر عثمان از
چه راه میتواند بود الا از این جهت که او مستحق این معنی
بود غریب است که سنیان آن [illegible] که اجرای خلافت
امیر المؤمنین میکردند که میشود که صحابه کبار پیغمبر خدا با اینهمه
جانبازی در راه او بمجرد اینکه حضرت از دنیا رفت همه مرتد شدند
و میدانستند که علی ابن ابیطالب امامست و با وجود این چشم
پوشیدند اینجا اگر کسی بانها بگوید که چگونه میشود که عثمان باین
خوبی که امام زمان بود و صحابه همه دوست و مطیع او بودند

و او را امام برحق میدانستند پس چگونه شد که همه آنها
مجتمع شدند بر خذلان او و هیچیک متوجه دفن و کفن
او نشدند تا بعد از سه روز بعضی از محبان او او را بردند
در مقابر یهودان دفن کردند یک بام و دو هوا و از جمله
احادیثی که دلالت میکند بر امامت علی ابن ابیطالب صلوات الله
و سلامه علیه نه غیر او ما اکتفا بذکر یک حدیث میکنیم تا این
رساله خالی از احادیث هم نباشد و آن حدیث غدیر خم است
که بتواتر از رسول خدا رسیده است و سنیان انرا بتواتر
نقل کرده اند بلکه این حکایت از بابت وجود کعبه و مدینه است
و انکار انرا بغیر معاندی که بالمره چشم از دو اصحاب
بپوشند نمیتواند کرد و بعضی سنیان او را از صد و بیست نفر
از صحابه نقل کرده اند و بعضی بصد و پنج طریق روایت

وبعضی

42

و بعضی بهفتاد و پنج طریق و بعضی از آنها بیشتر هم نقل کرده اند
و بهر تقدیر منکر اصل حدیث در میان آنها نادر است بلکه بعضی
اشکال در دلالت آن کرده اند و حاصل آن واقعه اینست که جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت از حجة الوداع
بموضع خاصی که آنرا وادی خم میگویند رسیدند و جمعیت بسیار
همراه ایشان بود در وقت ظهر در عین شدت گرما امر فرمودند که
مردم فرود آیند و منبری از برای آنحضرت تعبیه کردند و آنحضرت
بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا و اثناء خطبه فرمودند ای گروه
مردم آیا من نبودم اولی بشما از نفسهای شما و اختیار شما را
بیش از شما نداشتم همه گفتند بلی پس آنحضرت فرمود فمن کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی پس
هر کس که من مولای او بودم پس علی مولای اوست خداوندا دوست

دار کسی را که اورا دوست دارد و دشمن دار کسی را که اورا دشمن
دارد و مولا در کلام عرب معنی بسیار دارد که هیچیک در این مقام
مناسب نیست بغیر اولی بتصرف بودن و صاحب اختیار بودن
[illegible]نان از راه ناچاری در اینجا میگویند که یکی معنیهای
مولا ناصر و یکی هم محب است و ناصر یعنی یاور و محب دوست است
و چه میشود که مراد از مولا در اینجا یکی از این دو معنی باشد
و کسی چشم بینا و دل با انصاف داشته باشد میداند که در چنین وقتی
در چنین جائی مثل رسول خدا بزرگی قافله که گذاشته که کثیر از حد
متجاوز باشد بجهت چنین امر جزئیه فرودمی آورد که ای مردم
هر که من یاور اویم علی یاور اوست بلکه اگر غرض این بود که باید
علی[illegible]ی بکند بایست این وصیت را با و تنها بکند و اعلام همه
مردم در کار نبود و اگر از برای جلب قلوب مردم بوده است

نسبت بآنجناب پس آنهم دلالت بر این دارد که میخواست که مردم
متابع او باشند با وجود آنکه پادشاه زمان یاری هر کس را میتواند
کرد اما یکنفر رعیت تنهائی چگونه میتواند منصب شاهی را در یاری
مردم همگی داشته باشد پس اینهم دلیل نیست که غرض متابعت است
که او هم در این معنی جانشین و ولی امر باشد و همچنین اظهار این معنی
که هر کس من دوست اویم علی دوست اوست این معنی هم لایق
این اساس نبود و فایده چندان بر این اساس نبود و فایده
چندان بجا این مترتب و از امور دین هم بود و فرود آمدن در این
وقت با اینهمه مشقت بجهت این مناسب نبود با وجود آنکه بعضی از
سایر آیات قرآن مستفاد میشد چنانکه فرموده است المؤمنون بعضهم
اولیاء بعض یعنی مومنها بعضی ایشان دوست بعضی دیگر نمیکرا
اهتمام چه ضرور بود و اگر بگویند که از برای جلب قلوب مردم و مایل

کردن آنها با انجناب بود پس ان نیز نخواهد بود مگر از برای متابعت او در اوامر و نواهی که معنی خلافت است با وجود آنکه اوّل حدیث فریاد میکند بانیکه مراد همان اولویّت و صاحب اختیاری است که برای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و نه غیر ان **مطلب اوّل** در حقیقت امامت سایر ائمه اثنی عشر علیهم السّلام اوّلا اینکه ما باطل کردیم مذهب اهل سنّت که اعظم فرق اسلام است و دلیل بر حقیقت سایر ادیان و مذاهب فرقهٔ امامیه همین است که این دوازده نفر بعد از رسول خدا امام باشند و چون البته باید دینی در میان باشد منحصر شد در مذهب امامیه و دیگر آنکه گفتیم باید در هر عصری امامی باشد و شرط است در امام اینکه معصوم باشد و باتفاق کل در عصر هیچیک از ائمه معصومی دیگر نبود پس باید

ایشان امام باشند که بعصمت ایشان قایلند و دیگر اینکه سنیان در کتابهای معتبره خود احادیث بسیار نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه امامان بعد از من دوازده نفرند و همه از قریشند و در بعضی از حدیثهای ایشان اینست که خلافت قریش باقیست تا روز قیامت و با این عدد و شرایط و ترتیب هیچ کس قایل نشده بغیر از امامیه پس این حدیث همه دلیل ایشانند و دیگر سنیان در اخبار بسیار نقل کرده اند از رسول خدا که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی من میگذارم میان شما دو چیز بزرگ کتاب خدا و عترت من اهل من و در بعضی انها فرموده تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی یعنی من میگذارم در میان شما چیزی را که اگر بان بچسبید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من و این دو حدیث را همه سنیان

قبول دارند وبرفرض قبول آن تسلیم اینکه این را پیغمبر خدا فرموده است
پس باید پیغمبر در و حکو باشد یا عترت و اهل بیت کسی دیکر باشد
غیر ائمه طاهرین یا باید مراد ائمه طاهرین باشد و سنیان پیغمبر را در حکو
میدانند و از عترت و ذریه آنحضرت از جمله سادات و اولاد آنحضرت
کسی را واجب الاطاعة نمیدانند که مراد انها است پس منحصر شد
در اینکه مراد ائمه طاهرین باشند و دیکر اینکه ما کفتیم که باید
امام افضل از غیر باشد و شکی نیست در اینکه در هر عصری از اعصار
ائمه ما ایشان افضل بودند از جماعتی که دعوی امامت میکردند
چنانکه حسنین علیهما السلام بالیقین افضل از معویه و یزید بودند
و علی بن الحسین افضل از عبد الملک ابن مروان و همچنین باقی
خلفای بنی امیه و بنی عباس در زمان که دعوی خلافت
کردند اقرار بر افضلیت ایشان داشتند و بر تمام عالم ظاهر بود

واکر علما

واکر ممکن بود قدحی در فضیلت ایشان البته از خلفائی که در عصر
ایشان بودند بایست حاصل شود خصوصا مثل هرون الرشید و
و مامون الرشید که پادشاه روی زمین بودند و جمیع علمای روی
زمین رعیت انها بودند و بر هیچ عاقلی معلوم است که این
خلفا که میخواستند دعوی خلافت پیغمبر بکنند بایست خود را
اراسته بکمالات ظاهر و باطن وا نمایند تا عوام را تسخیر
قلوب توانند نمود و بعلاوه آن بقوت شمشیر ترویج بکنند
حاصل آنکه تا ممکن میشد ایشان را که در لباس استحقاق و
و قابلیت خلافت را دعوی کنند اولی بود که چنان کنند تا اینکه
بمحض زور و شمشیر و جبر و علانیه اختیار کنند پس اکر ممکن میشد
مثل چنان پادشاهان مبسوط الید را که قدحی در فضیلت بز
بزرکواران بکنند البته بایست ایشان را خفیف کنند و اظهار

عدم قابلیت انها بخند وملجاء نشوند انکه ان بزرکواران را بزجر
دادن یا غیران شهید کنند وخود را رسوای دنیا واخرت کنند وباوجود
اینهمه سعیهای بسیار کردند چنانکه مامون الرشید جمیع علمای ممالک را از
الیهود ونصاری وصابی وغیر اینها جمع کردند با جناب علی بن موسی
الرضا کفتکو کنند که قدحی در انجناب ظاهر کنند وانحضرت
همه را از کتابها ودینهای خودشان ملزم وساکت کرد وهمچنین
سایر خلفا با سایر ائمه طریقه ایشان این بود واین کفتکوی ما نظیر
کفتکوئی است که در معجز بودن قران کفتیم که هرکاه کفار قریش را
ممکن میشد یک سوره کوچکی مثل سورهای قران بیاورند می اوردند
وپیغمبر خدا را ملزم میکردند ومحتاج نمیشدند بان همه جنک وجدال
وقتل واسیری وغیران وفضائل که از ائمه ما ظاهر شد در زمان
هر یک از خلفا حد وپایان ندارد وباوجودیکه در دولت ایشان

غالبا محبوس

غالبا محبوس ومقهور بودند وشیعیان جرات نمیکردند که از خدمت
ایشان استفاده کنند بلی در زمان حضرت امام محمد باقر وامام
جعفر صادق علیهما السلام که اخر دولت بنی امیه واوایل دولت
بنی عباس بود وانها بیکدیکر کرفتار بودند وجنک وجدال
داشتند قلیل زمانی که از برای فرصت شیعیان شد بخدمت
ان دو بزرکوار میرسیدند اینهمه کتابهای احادیث غالبا ان
در ان مدت قلیل از ان دو منبع امامت نشر کرد وچهار
هزار نفر از فضلا بخدمت حضرت صادق علیه السلام میرسیدند
وحدیث اخذ میکردند واصحاب انحضرت بسیاری از ایشان از ان
بابت بودند که افضل از امامهای سنیان بودند چنانکه از
احوال ایشان مشهور ومعروف است ومباحثه وکفتکوی
ابوحنیفه با مومن طاق وغیر اینها بسیار است وهمیشه علما

وقضات ایشان از اصحاب انحضرت استفاده میکردند و دیگر
اینکه معجزات بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم در عصر ظاهر
شد و سنیان بسیار آنها ضبط کرده اند اکر چشم عبرت باشد همین
تعزیه و زیارت سید الشهدا و سایر ائمه معجزه مستمره است تا ابد الدهر
باقیست که همیشه مردم در تعزیه ایشان چشم کریان و دل بریان
دارند هر عزیزی از آن عزیزتر باشد از این کس که بمیرد منتهای
ان تا یکسال ماتم ان باقیست و بعد از ان دل ساکن میشود و مصیبت
ان بزرکواران بعد از هزار سال و متجاوز تازه است که کویا امروز
شده است و هر کز کهنه نمیشود و مقابر پادشاهان و خلفا همه متروک
و مهجور و دایم مردم عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال
نموده تن بمحنت سرما و کرما و دل بتشویش قتل و غارت داده سر قدم
ساخته بپابوس ایشان میروند اکر چشم عبرت باشد همین کافیست و اکر که

في الجمله فهم و معرفتی باشد و نظر کند در علومی که از ان بزرکواران نشر کرده
از انواع علوم از کلام و فقه و تفسیر و اخلاق و تواریخ و طب و سایر
علوم دینیه یقین میکند که این نیست مکر از جانب خدا و همچنین در
ادعیه و مناجاتی که ایشان با پروردکار خود داشتند هر که تامل
کند میداند که معروف الهی کدامست و طریقه پرسش و مسالت
مطالب و حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغاثه و ابتهال و توبه
و انابه کدامست علی الخصوص در لباس آن لفظهای کرانبها تر
از درج لالی و شیرین تر از عسل مصفی و دلچسب تر از هر محبوب
خوش لقا که در فصاحت و بلاغت انها کلامی بغیر کلام الهی برابر
نمیتوان اورد خصوصا نهج البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور
بزبور ال محمد و انجیل اهلبیت است که شبیه است بکتابهای آسمانی
و همچنین سایر ادعیه و مناجاتها مثل دعای کمیل و دعای کمیل

ودعاي ابوحمزه ثمالي كه دراسحار ماه مبارک رمضان خوانده
ميشود وبعد اينها همه ميكوئيم دليلي كه ازبراي خود شيعه خوب
باشد همان احاديثي كه علماي ما دركتابهاي خود ثبت كرده اند
كه هريك ازينهمه وصيت كردند بامامت امام بعد از خود
تا باخر انقدر هست كه افاده يقين ميكند ومعلومست كه علماي
درعين صلحاي اتقيا باوجودي كه مظنه جلب منفعه دنيا
درايشان نبود وهميشه اينهمه ايشان خايف وپنهان وخود شيعيان
ترسان وهراسان داعي درنقل وضبط ان احاديث نبود
ازبراي ايشان بغير حقانيت دين داري بجهة انكه اگر اينخفي
باعث هلالت دنياي ايشان نميشد پس نفعي هم باخرت ايشان
نداشت وحال انكه درضبط انها خطر عظيم بجهة جان ومال
وعرض ايشان بود وباوجود اين انهمه اهتمام درضبط اين اخبا
كردند

كردند تا باين حد جمع شد اين همه قراين راستي وصحت است

مطلب پنجم در بيان غايب بودن امام دوازدهم حجة بن الحسن
وزنده بودن آن بدانكه سنيان دركتابهاي خود احاديث
بسيار از رسول خدا صلي الله عليه واله نقل كرده اند كه انحضرت
خبر داده از ظهور مهدي ومتولد شدن آن وانيكه زمين را
پر از عدل وداد ميكند بعد از انكه پر از جور وظلم شده باشد
وانيكه اسم انحضرت موافق اسم انجناب است وبعضي از علماي
شيعه از صد وپنجاه حديث متجاوز از كتاب سنيان دراين باب
نقل كرده اند واما حديثي كه شيعيان دركتابهاي خود از امامان
خود واز پيغمبر خدا صلي الله عليه واله روايت كرده اند پس ان
از هزار حديث هم متجاوز است وبسياري از ان كتابها قبل از
ولادت انجناب تاليف شده كه علاوه بر افاده يقين از

راه تواتر ان اخبار ان احادیث مقرون باعجاز ند بجهة
اشتمال انها بر اخبار از اینده و وقوع انچه بانها خبر داده اند
و با قطع نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز از
اینجا جاریست مثل انکه هر زمانی امامی میخواهد و باید معصوم
باشد و کسی که چنین باشد دعوی وجود او نکرده بغیر شیعه
در باب انجاب و بعد از بطلان مذهب سنیان در برابر دعوی
شیعه کسی اقامه دلیلی بر خلاف آن نکرده و الله باید دین ثابت
باشد و هرگاه دین غیر شیعه باطل شد دین شیعه همین است
و استبعادی که سنیان کرده اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد
که ولادت او مخفی باشد و اکثر مردم بر او مطلع نشده باشند و خود
او هم مخفی باشد پس چه فایده بامت خواهد داشت و چگونه میشود
...ت زنده باشد باطل است و نظیر همه آنها در امم سابقه

حاصل

حاصل شده چنانکه منجمان خبر داده بودند که زمان نمرود کسی بهم خواهد
رسید که باعث زوال دولت او شود مردان و زنان را از هم جدا
میکردند و پدر حضرت ابراهیم در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود
و همچنین منجمان فرعون خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم
خواهد رسید که سبب هلاکت فرعون باشد فرعون امر کرد که پسران
بنی اسرائیل را بکشند و حمل و ولادت موسی مخفی بعمل آمد و بعد
از انکه بزرگ شد و آن قبطی را کشت و فرار کرد مدتی در حوالی
مصر بود و فرعون با ان سلطنت بر او مطلع نشد و این حکایتها همه
مشهور و معروف است و در قرآن و احادیث مذکور است پس چه
مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ایمه هدا صلوات الله علیهم اجمعین
خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را پر از عدل و
داد کند بعد ازانکه پر از جور و ظلم شده باشد فرعونهای زمان در

مطلع شدن ان نور دیده عالمیان و در پی هلاک ان نور چشم
اهل ایمان بودند و در تفحص احوال ان بزرگوار بودند حق تعالی
بفضل و رحمت خود حمل و ولادت آن بزرگوار را از دشمنان
مخفی کرده و جمعی از دوستان بران مطلع و بعد از ان جمعی
کثیر از شیعیان بخدمت انحضرت رسیدند و از خدمت ایشان
استفاده کردند و اخبار و احادیث بسیار از انحضرت نقل کردند
و این استبعاد ایشان زیاده تر از استبعاد کفار و منافقان نبود
که امر معاد و زنده کردن استخوانهای پوسیده میکردند هر گاه خدا
قادر بر چنان امر بعیدی باشد و چنان امر کیه البته بعمل خواهد امد
از برای این چه استبعاد میکنند بعد از انکه اخبار متواتره
و ادله قاطعه بران قایم شده باشد و اما در باب عمر شریف انحضرت
پس ان نیز چه استبعاد دارد و حال انکه سنیان بوجود خضر و الیاس

قایلند

قایلند که تنها قبل از پیغمبر ما صلی الله علیه و اله بوده اند و عمر نوح
معروف و مشهور است و شیطان که در زمان قبل از خلق ادم
تا قیامت خواهد بود و غایب بودن انجناب و بیفایده بودن
چنین امامی امام غایب بودن پس از عصیان و طغیان دشمنان نه
اختیار خود امام با امر خداست و نیز فرقی نیست مابین امام ظاهری که
امت او را مهجور و متروک کرده باشند و اطاعت او نکنند و مطیعان
از او از خدمت او ممنوع باشند چنانکه در بعضی از ائمه سابقه چنین
بودند و امام غایبی که کسی از و خبری نگیرد و بسیاری از پیغمبران هم
چنین بودند با وجود انکه در غایب بودن هم فواید بسیار است
مانند افتابی که در زیر ابر باشد اگر نباشد که همین ابتلای تکلیف
و امتحان بندگان باعتقاد باو و انتظار او و بعد از اقامه دلیل
بر وجود او کافی خواهد بود و همین فایده عظیم است و از جمله ایمان

بغیب اینست که حق تعالی انرا مدح کرده حاصل انکه امور یرا که حکمت
الهی اورا بر پا دارد عقول ما نقصان ما کجا میرسد که ادراک
حقیقت ان کنیم ایا نمیدیدی که موسی پیغمبر اولوالعزمی طاقت
نیاورد مصاحبت بنده از بندگان خدا را که حضرت خضر بود و نتوانست
حکمت کارهای اورا بفهمد در باب سوراخ کردن کشتی و کشتن
نفس زکیه و درست کردن دیواری که میخواست خراب شود
بدون مزد و اجرت در حال شدت گرسنگی و منع کردن اهل ان قریه
ایشانرا از طعام پس چگونه ما ضعفاء العقول را رسد که از
جمیع اسرار و حکمتهای الهیه توانیم مطلع شد و حقیقت انرا دانست
و دیگر اینکه سنی حدیث نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله
علیه واله که فرموده است که من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة و مسلم کل است یعنی هر کس که بمیرد و نشناخته باشد

امام زمان خود را پس بتحقیق که مرده است بمردن جاهلیت یعنی کافر
مرده است و مشهور است که علمای اهل سنت وصیت کرده اند
با شیعه در حدیث گفتگو نکنند الا بکار دیده تجربه و چون ما بحمد الله
با امام زمان خود عارف و مقر و معترفیم بر ما ناخوشی نیست و ایشان
در این حدیث بسیار مضطرب شده اند بعضی میگویند امام زمان
قرانست و این بر هر کس که قلیل فهمی دارد معلوم است که چه قدر
نامربوط است باین حدیث و بعضی گفته اند مراد امام زمان پادشاه
عصر است هر چند مثل یزید بن معاویه کسی باشد و قباحت اینهم
نیز واضح است و نقل کرده اند که ملا جلال دوانی که از اعاظم فضلا
و محققین اهل سنت است روزی در مجلس او گفتگوی این حدیث
شد و هر یک سخنی گفتند که امام زمان پادشاهست در انوقت
خونکار روم اولدرم بایزید نام شخصی بود ملا جلال ریش خود را

نکرد و گفت که آیا فردا در قیامت جناب اقدس الهی خوب است
که جلال الدین محمد را عذاب کند که چرا اولاد ان بایزید را نشناختی
باری بهر حال هر گاه باید دینی در عالم باشد و اختیار مذهبی توان
کرد دلیلی بر غیر این مذهب قایم نیست بجهت آنکه اقوی همه دینها
مخالفین و اعظم فرق اهل اسلام سنیان اند و هر گاه طریقه ایشان
باطل شد دین دیگر دلیلی بر صحت او نیست و امر منحصر است در مذهب
شیعه و مقتضی از مذهب همین است که تولد وجود آنجناب و ظهور
او هر وقتی مشیت الهی باشد باید اذعان و یقین کرد عجل الله فرجه
و فرجنا بحرمته اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و بدانکه آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغرا که هفتاد سال و کسری
بود که بسیاری از شیعان در آنوقت بخدمت ایشان میرسیدند
که از سفرا بودند و عرایض و مسایل شیعان را بخدمت ایشان

میبردند و جواب میگرفتند و مشهور ترین این سفرا چهار نفر بودند
اول عثمان بن سعید اسدی بوده بعد از ان ابو القسم حسین بن
روح بوده و بعد از ان علی بن محمد سمری و بعد از فوت او ابتدای
غیبت کبری بود که آثار و اخبار او از حضرت هم منقطع شد و احادیثی
که بواسطه این سفرا گرفته اند در میان شیعان الحال بسیار است
و در دست و زبان این سفرا هم بواسطه امام زمان معجزات ظاهر
میشد و خبر میدادند از امور معینه از احوال شیعیان و شیعیان اخماس
و نذورات و حقوق ائمه خود را بخدمت ایشان میبردند که آنها
بخدمت امام زمان برند و در کتب شیعیان از این بابت احادیث
بسیار است و در این باب کتابها تالیف کرده اند و همان
کتابها از برای حجت شیعه کافیست اگر غیر آنها نباشد و حال
آنکه لله الحمد امر او اوضح است از آنکه مخفی بماند

باب پنجم در معاد است

یعنی بلید اعتقاد کرد که حیوة و زندگانی خود میکنند و بعد مردن
در روح بان تعلق میگیرد و همین بدنها که در این دنیا است بعد از موت
و پوسیدن و استبعادی که کفار میکردند در جنب قدرت اقدس
الهی بیوجه است چنانکه خود در قران مجید فرموده است و بدانکه
دلیلی بر اصل معاد یعنی اینکه سرای دیگر باید باشد که در انجا
نیز زندگانی باشد و پاداش اعمال داده شود و نیکوکردار و
بدکار بسزای خود برسند هم از عقل هست و هم از نقل اما
دلیلی عقلی پس پیش از این اشاره بان شد و هم اینجا نیز میگوییم
که بعد از انکه کسی که خدا را شاخت و دانست او حکیم و عادل
و قادر است یقین میکند وجود معاد بجهة انکه خلق خدا عالم
و ادم را عبث نیست و باید غرض و فایده در ان باشد و ان فایده
هم باید چیزی باشد که عاید بخلق شود و بجهة انکه خود غنی است

از هر چیز

از هر چیز و ان فایده که از برای خلق تصور توان کردن در دنیا
نیست بجهة انکه همه درد و الم و محنت است و اگر در و لذتی کسی تصور
کند با وجود انکه او هم فی الحقیقة رفع از اذیت ست لذت جدیدی
بد و هزار زهر و درد مقرون است که قابل ان نیست که مطمح نظر
چنان خداوند کریمی باشد و اگر واقعا غرض خدا همین باشد
کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد بود و چنانکه خود فرموده است
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ
یعنی ایا پس گمان کرده اید که ما شما را خلق کرده ایم عبث و انکه
شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و بلند است مرتبه خدا و پادشاه
حق که چنین کاری بکند و خوب مثالی گفته اند بعضی اهل معرفت
در باب دنیا و گفته اند مهمانی و اکرام کردن و فیض رساندن خدا
بانان در دار دنیا اگر همین محض نعمت و لذت دنیا باشد بان

میماند که شخصی یکی را ضیافت کند در خرابه نشاند پر از زنبور
و مار و عقرب و اژدها و شیر و پلنگ و گرگ و خوک و خرس و بلا
و انواع جانوران درنده و گزنده باشد و طعامی در پیش او
بگذارد که بخورد و دو نفر جلاد با شمشیر برهنه در بالای سر او ایستاده
باشند که او همین که طعام خورد گردنش را بزنند و هر لقمه که بر دارد
گزندها او را بگزند و درندها بر او حمله کنند و شمشیر دارها در قصد او
باشند آیا این چنین ضیافتی لایق خداوند کریم هست حاشا این خانه دنیا
همین خرابه است که به همه دردها و زهرها و مرارتها آلوده است و شمشیر
دار اجل منتظر تمام شدن عمر و تمام کردن روزی است که جان او
بگیرد پس لایق ضیافت کریم جاییست همیشه است که نعمت او دایم و
لذت او بی الم و طعام او بی تشویش و مرگ و موت و مرض و غم
و الم در آن نیست و دیگر اینکه بسیار می‌بینیم که ظالمی با کمال رفاه و وسعت

در نهایت شقاوت و خذلان ظلم و تعدی بسیار نسبت بمظلومی
با کمال محنت و مشقت در غایت صلاح و تقدس مثل آنکه یزید بن
معاویه و عمر بن سعد و شمر بن ذو الجوشن علیهم اللعن و العذاب
نسبت بجناب سید الشهدا و اولاد و اصحاب و اهل بیت او علیهم
افضل الصلوات کردند و هرگاه این هر دو فرقه بمیرند و خاک شوند
و با همه عناصر دور و در روز دیگر نباشند که حق تعالی داد مظلومان را
از این ظالمان بگیرد و این مظلومان را بدرجات عالیه مقربین
در اعلی علیین برساند پس بر حق تعالی ظلم عظیم و اجحاف بزرگ وارد
می‌آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس عقل صریح حاکم است بحقیقت
معاد و ممکن نیست که کسی قایل باشد بعدل و حکمت خدا و منزه
بودن او از فعل قبیح و منکر معاد باشد و اما دلیل نقلی پس اجماع
همه پیغمبران و اهل ادیان است و اول تا آخر قران و همه کتابهای آسمانی

پیغمبر است واحتیاج بذکر آن نیست و یکی از ایات همان بود
که گفتیم که هم کلام خداست و هم بیان آن حقیقت است باید دانست
که معاد جسمانیست یعنی روح باز ببدن متعلق میشود و همین بدن
عود میکند و بهشت خانه جسمانیست مشتمل بر درختان و میوها و حور
و قصور و انواع فرشها و غرفها و زینتها از انواع قماشها و جواهر
و انجا لذات از خوردنی و اشامیدنی و پوشیدنی و سایر لذات
از نکاح و صحبت زنان خوش لقا و غیر اینها از انچه نفس خواهش
میکند و جهنم نیز جاییست پر از اتش و زنجیرها و غل و گرزهای گران که
که در دست ملایکه غلاظ و شداد است و خوراکهای ناگوار از
چیزهای گداخته و چرک و ریم فرج زناکاران که مدتها در دیگهای
جهنم جوشیده و صحبت شیاطین و امثال این از انواع عذابها
و دلیل بر این ها همه قول خدا و پیغمبر و همه کتابهای آسمانیست

وهرکه

و هر که انکار معاد جسمانی کند چنانکه حکمای یونان گفته اند کافر است
بجهة انکه این معنی از بدیهیات دین پیغمبر ما بلکه همه دینهای پیغمبران
و صریح ایات قرانست و انکار این معنی انکار راست گویی خدا
و پیغمبر است و هر که انکار خدا و پیغمبر کند کافر است و حکمای یونان
گفته اند که روح بعد از مفارقت بدن باقیست و اگر در دنیا
اعمال نیکو کرده از ان کردار خوشحالست و لذت میبرد و همین
بهشت اوست و اگر اعمال ناشایسته کرده از ان کردار بدحال و در
کدورت دایم است و این جهنم اوست و اعتقاد باینکه معاد همین است
نه غیر این کفر است و از جمله ایات قرانی صریح در معاد جسمانیست
بیک ایه اکتفا میکنیم و ان انست که حق تعالی در سوره یس فرموده
وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ

الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی
زننده است انسان برای ما مثلی و فراموش کرده است خلقت
خود را و آن مثل اینست که گفته من یحیی العظام وهی رمیم و در شأن
و نزول این آیه وارد شده است که ابی بن خلف استخوان پوسیده را
آورد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست مالید و ریزه ریزه
کرد و گفت تو میگوئی خدا این استخوان پوسیده را دوباره حیات
زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم
میکند پس آیه نازل شد که ضرب لنا مثلا و نسی خلقه و حاصل
شبهه آن کافر محض استبعادی بود که این بسیار دور است
که استخوان پوسیده دوباره زنده شود و حق تعالی در دفع استبعاد
او فرموده که فراموش کرده است خلقت خود را که ما او را اول

از خاک

از خاک و بعد از آن از نطفه خلق کردیم و خاک و قطره آبی را
انسان کردیم که میشد صاحب الخطاب و آن اجزای بسیار از گوشت
و پوست و استخوان و رگ و پی و غیره و دست و پا و چشم و گوش
و قوتهای ظاهری از بینائی و شنوائی و چشیدن طعمها و بوئیدن بوها
و تفرقه کردن میان نرمی و زبری و خشکی و غیر آن و قوای باطنه
از عقل و وهم و خیال و ادراک مختلفه و غیرها از قوای غاذیه مثل
جاذبه که غذا را به بدن جذب میکند و ماسکه که در اینجا نگاه
میدارد و هاضمه که باعث روییدن گوشت و پوست میشود و
دافعه که فضلات غذا را دفع میکند و مثل ناخن و موی و چرک
و غیر آن میشود و همچنین دقایقی که طرح بدن انسان است و ترکیب
که در هر یک از آنها حکمتهاست و کیفیت آلات اکل و شرب و آلات
نفس و غیر آن که با حصائی نمی آید شما همه را بغیر چیزی که نمی توان

آیا این مشکل تر است یا آنکه این استخوان پوسیده را که دیر وقتی
انسانی بوده اند یا انسان کثیم العبارات فرمود تعالی قل یحییها الذی
انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله که زنده میکند این استخوانها را کسی که خلقت
کرد آنها را اول بار و حال آنکه در اول هیچ نبودند و خاک را
خلق کرد و از خاک ایشان را بانهج خلق کرد الحال سر شقی
برای خلقت ایشان هست و این آسان تر است از اول وهو
بکل خلق علیم یعنی حق تعالی بهمه جور خلق کردن دانا ای بسیار
داناست هم میتواند بی ماده و بی مایه خلق کند چنانکه در اول کرد
وهم میتواند مرده را زنده کند هر چند مرده خاک شده باشد
و باد برده باشد و خاک او کاسه و کوزه شده باشد یا جزء
بدن جانورها شده باشد بلکه هر چند او را انسان دیگر خورده
باشد

باشد و جزء بدن او شده باشد حق تعالی میتواند اجزاء اصلیه او را
جدا کند و او را ازان زنده کند و اجزاء فضلیه که گوشت و پوست
در بدن او رویده جدا کند و خورده شده را ابتدا و نهاده کند بعد
ازان باز آمد برای رفع استبعاد مثلی در برابر شان اینکافر آورده
و فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون
یعنی او آنچنان کسی است که قرار داده است برای شما از درخت
سبز آتشی پس ناگاه شما ازان آتش می افروزید که دو درخت
هست مرخ و عفار یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند هر گاه
شاخ یکی ازان درختها را بگیرند و بر دیگری بمالند مثل چقماق
آتش میجهد و ازان آتش میگیرند پس هر گاه او میتواند که آتش را
در میان آب قرار دهد که آن دو درخت تر است با وجود آنکه
آب و آتش ضد یکدیگر اند البته تواند که روح را در بدن مرده اش

پوسیده هوا خلق کند یا اورا دوباره زنده کند چه بعد از آنکه باز
از برای عیب خدا بهود فی الحکام و اتقان فرموده اولیس الذی خلق ا
السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی
آیا نیست آنچه که خلق کرده است آسمانها و زمین را قادر نیست
بر آنکه خلق کند مثل ایشان را یعنی کسی که خلق کرده است جسمهای
با این عظمت را و آن غرایب که در آنها است از ستارها و ماه
و آفتاب و انواع غرایب و عجایب و همچنین کوهها و دریاها
و درختان و معادن و غیر اینها قادر نیست باینکه ثانیاً بدن
ایشان را خلق کند بلی و هو الخلاق العلیم یعنی بلی قادر است
و او است بسیار خلق کننده و قدرت او کامل و تمامست و بسیار
داننده و علم او شامل جمیع دانستنیهاست و دیگر بعضی از
شبهاتی که شیاطین جن و انس در نظر می آورند بعد از آنکه

خلاف

خلاف آن از کلام خدا و پیغمبر یقینی شد لایق آن نیست که کسی بان
گوش دهد و فکر خود را متوجه آن سازد و بدانکه احوال بعد از
مرگ بسیار است که خدا و پیغمبر خدا خبر داده اند چه قبل از قیامت
و چه بعد مثل سکرات مرگ و عالم برزخ یعنی مابین دنیا و قیامت
از سؤال منکر و نکیر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و تنعم
و تعیش در آن و عذاب در این و نفخ صور اول و مردن جمیع جا
نداران حتی ملائکه آسمان و حمله عرش و نفخ صور دویم و زنده
شدن جمیع خلایق و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض
و شفاعت و غیر اینها از آنچه در قیامت و قبل از آن واقع
میشود و حق تعالی همه را در قرآن خبر داده و باید همگی اینها را
اعتقاد کرد و ظاهر اینها را قبول کرد و علم حقیقت اینها را
بخدا و رسول واگذاشت بر ما همین واجبست که اینها را بعد

گویند زانست نکو دانیم خلاصه آنکه هرچه یقینی است که خدا
و پیغمبر او در دین آورده اند انکار او انکار خدا و پیغمبر است و کفر است
پس هر که انکار یکی از آنها بکند کافر است و هر گاه بدلیل
عقل و نقل خدا و پیغمبر خود را شناختی هر گاه عالمی از علمای دین
دار صاحب تقوی که تابع رسول خدا و ائمه هدی باشد بر تو
بگوید از آن خبرها باید اذعان کنی و انکار نکنی و اگر از
سخن او یقین برای تو حاصل نشود با آنچه که احتمال بدهی
که او اشتباه کرده باشد و سهو یا خطا کرده باشد پس بگو آنچه
در قرآن و کلام پیغمبر است من از او اعتقاد دارم هرچند تفصیل
اثرا ندانم این اصول دین تو بود که گفتیم اما فروع دین
پس در این زمان که دست رس به پیغمبر و امام نیست اگر کسی
تواند که مسایل فروع را از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین

استنباط کند

استنباط کند از قدر وسع و طاقت خود چنین بفهمد که حکم خدا
اینست هر چند بظن باشد پس آن عمل میکند و این شخص را در
اصطلاح مجتهد میگویند و اگر کسی را آن قوه نباشد و آن مرتبه را
نداشته تکلیف او آنست که تقلید آن مجتهد بکند و مسائل
دینش را از او اخذ کند و بر همه مردم که قابلیت و استعداد
داشته باشند در این زمان واجبست که مجتهد شوند بوجوب
کفائی و همین که مجتهدی بهم رسد در ناحیه و قبیله که رفع حاجت
آنها باو میشود این وجوب از گردن دیگران ساقط میشود لیکن
واجب کفائیست که جماعتی مکرر مشغول تحصیل باشند هر چند
یکمجتهد موجود باشد بجهت آنکه هر گاه هیچ کس مشغول نباشد و اکتفا
بهمان مجتهد بکنند مجتهدی که مرد مجتهد شدن اصطلاحیست که در
آنوقت فوراً دیگری مجتهد شود و محفوظ شود مذهب علمای شیعه [illegible]

که باید در فروع یا کسی مجتهد باشد یا مقلد مجتهد اگر هیچ یک
از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند درست کرده
باشد پس ای برادر دو چشم و گوش خود را وا کن و اصول
و فروع خود را درست کن خلقت تو از برای همین شده است
و فریب شیطان را مخور و خود را غافل مکن که طاقت عذاب
جهنم نداری اعاذنا الله و ایاکم من النار و رزقنا بفضله و رحمته
مرافقة الابرار الحمد لله علی اتمام